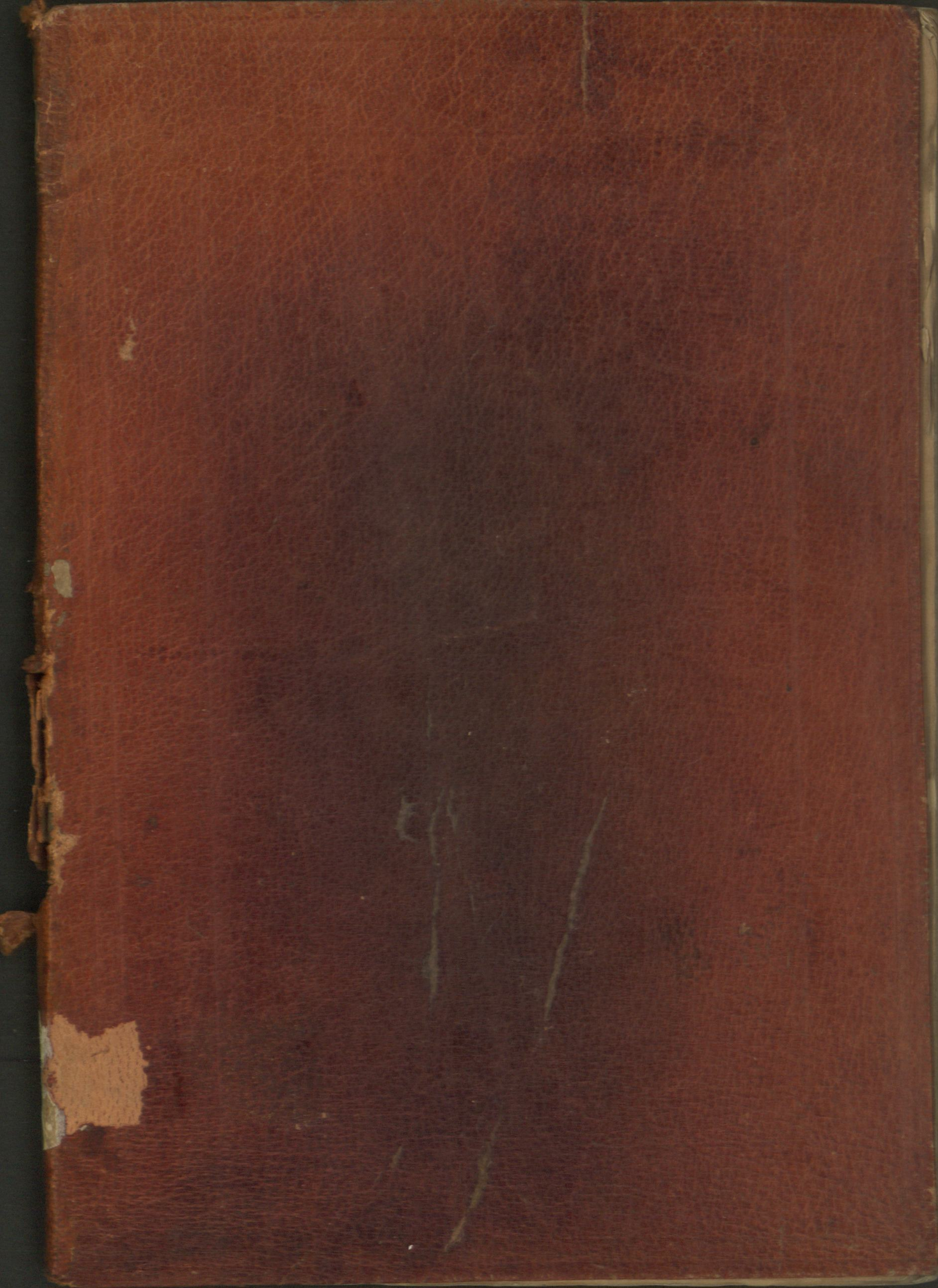


هذا

کتاب من لا یحضره الانیس للعالم العامل والانسان

الکامل قدوة العلماء والمحققین وزبدة الفضلاء والمدققین جامع المعقول

والمنقول حاوی الفروع والاصول الحبر المؤید المسدد مولانا الشیخ محمد المدرس

فی استان القدس الرضوی ابن المرحوم الحاج ملا مؤمن

المعروف بالاقا شیخ عبد الله النوری

تحفة غر خلود الخلد

۱۳۹

در خبیثه ... [illegible]

از بابت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ملاحظه نمائید که گوسفند این جور مردم اند باری بعض اهل ثروت و مکنت و غفلت دنیا را

دیده شب و روز در فکر تربیت جسم و بدن خود می باشند غذاهای خوب و معاجین می خورند

که چاق و فربه بشوند یکی حرکت که من رشک آن اشخاص که در خرستان گوسفندهای چاق و فربه

دارند نمی خورم بلکه رشک حشرات و موشهای زمین را دارم که بعد از شصت سال چه بهتر بدنهای

چاق و فربه اهل دنیا را در میان پارچهای سفید و لطیف می پیچند و با احترام زیاد در میانه قبر

نزد حشرات می گذارند و آنها بدون زحمت مشغول خوردن می شوند می خورم و چشم داد از دست تو

که حرف الکو شری نمی دهی در این صحبت شنیدم بزرگها میگویند که جسد مرد حرکت و قبله بدن آدم را

در میان قبر می گذارند حیوان کوچکی هست او خرخاکی می گویند آن حیوان می آید روی دماغ میت

می ایستد فریاد میکند بیایید بیایید گوشت تازه بیایید گوشت تازه حشرات جمع می شوند و مشغول خوردن

می شوند شاید جسد تو راست که باشد حالا ملاحظه کن حال حشرات را و خیال آن کس را که

گوسفند چاق که خود تنها می خورد بطوری که همسایه های او مطلع نشوند خوابم آمد نگذاشتی حرف

تمام شود اگر خواستی این شعر شیخ را با وجودی که بحالت ربط ندارد که آن در جواب شمع را با...

از این خانه بیرون بردن و کشتن تا که همسایه نفهمد که تو در خانه مانی لادادر لطف العلم

اعوذ بالله من نوم الغافلین

بسم الله الرحمن الرحیم

نور چشم هدایت الله بموافقت بعضی از طلاب محض اینکه نگوئی چرا کتاب متن
پیشت کتابی ندارد کوشش نما بگوئی نفی اسباب ریاست دنیویه و حکومت که عند
بعضی اسم از برای من مهیا بود و ممکن شد بنا بشد الهی اعتنا و اقدام
نکردم اگرچه میگویم بعد از آوردن اسباب دنیوی بدون زحمت و کلفت
با حدوث وحی اعتباری دنیا و بندگی خدا منافات ندارد خلاصه
عقلا و رفقا با اقامه براهین عقلیه و نقلیه مرا ملامت نمودند
والان کما کان گفتند من جملتها تو یا اهل دنیائی یا آخرت و اگر اهل
دنیائی معلوم است که همه کیفهای دنیا در ریاست است علاوه هوی
و هوس و غدر و فریب ابنای دنیا از آن بینی هر روز تو را بخیال جلب
منفعت در محضر حاضر خواهند نمود در صورتی که چه حالت خواهی

داشت و هکذا و اگر اهل آخرتی بنحوی برتو واجب است ملاحظه نما
من لم یعرف العفة قد صفق فبچه عبادت از این بهتر که ترویج شریعت
نمائی و حاجت برادر مؤمن بجا آوری و دفع ظلم از مظلوم شود و حق
بذی الحق برسد و هکذا الخ مختصر منهم با آنچه در جواب فقره اولی
عقلا و نقلا گفتگو نمودم من جمله عرض کردم با این ریاست قناعت
داشته باشم که فرموده اند القناعة کنز لا یفنی یا نداشته باشم که
فرموده اند اگر داشته باشم همین طوری که هستم و طرزی که دادم کفش
با طورهای دیگر و طرزهای دیگر اگر معنی قناعت را همین است باید تفاوت
ندارد و حوادث روزگار و تقلب مردم و وجود اشرار لا یتناهی است
محافظت با خیر الحافظین است حسبنا الله و نعم الوکیل و اگر نداشته
باشم اگر ریاست شهری داشته باشم خیال و صدمه ریاست
شهر دیگر را دادم و اگر اقلیمی اقلیم دیگر علاوه بر این بگیخواه از ریاست
فایده ندارد و قناعت ندارم امتیازاتی که سالها و عمرها زحمت دارد

و معلوم نیست که ممکن شود طالب متمادی میشود فلان حکیم در فلان دولت فرزان
فلان صنعت از او بظهور رسید و بفلان امتیاز دولتی ممتاز شد من هم بیجا
حسد و غصه دارم اگر ببینم چه خواهم کرد و هنگامی که شاعر و ساحر
و شعبده باز مختصر اهل هر صنعتی که در هوی ذهین ممتاز باشد من حسد
و غصه دارم علاج بر این در آموزد افطرار از قبیل جوانی و قوت و خوش شکلی
ادعا تم تلخ است با تو بگویم از ایام سابقه حکایتی بشنو گوش تل مبتر چه بگویم
مو خرچیم ندی ملتفت باش احوال من شدی من هنوز گوش قلب دارم
و عالم را حادث میدانم دغیغی داشتم میگفت من هیچ شنوم زنی در هلدی خوش
صورت هست و طالب دارد غصه و افسوس دارم که چرا زن نگیرم و از جماع
الا غ عقده در دلم هست در جواب فقره ثانیه گفتم و گفتم من جمله گفتم
حکایت لقمان و سبب عطای حکمت با او و احادیث بحث بر در باب خلافت حضرت
داود و مخطرات ابتلاء بر شیاطین و احادیث دیگر که فقها رضوان الله علیهم
در کتاب قضا ذکر کرده اند و بود شیطان و نفس اماره در بین از برای صاحب

بعبر کفایت است نو چشم هدایة الله حفظک الله تعالی فی الدارین بعد از
فی الجمله اسکان عقلا و اهل طاهر نفس اماره بنای گفت و شنید را گذاشت
با او هم از هر مقوله بتوفیق الهی سخن گفتم بالاخره چون دیدم دست بر دار
نیست و شب و روز با من است گفتم ای نفس بر تو معلوم شد که تحصیل
ریاست و امتیازات دنیوی و خوشوقتی و کیف مبعد قناعت محال است
حال بدان که یک مطلب هست صرف عمر و زحمت میخواهد بلکه با آن تحصیل
میشود و جمیع کیمیای دنیا و آخرت در او هست هر چه خواهد دلت همان
بینی گفت چیست گفتم آنچه انبیا و رسل گفته اند و مکرر شنیده و تجربه
هم شده است بندگی و اطاعت خدا و اولیاء او که خدا را به بین ود را
بنا ذکر الا رجل الا رجل چون از او گشتی همه چیز از تو گشت والسلام

علی من اتبع الهدی

هذا کتاب رفع الاخبار الابلیس

اعوذ بالله من التدلیس وشر المخلوق والابلیس ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم رب لا تذرنی

فرداوانت خیر الوارثین

یا کتاب هدایت عند اولی الدرایه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی عرفنی نفسه ولم یترکنی عمیان القلب الحمد لله الذی

جعلنی من امة محمد صلی الله علیه واله ولم یجعلنی من سایر الامم الحمد

لله الذی جعل رزقی فی یده ولم یجعله فی ایدی الناس الحمد لله الذی

ستر عیوبی وغفر ذنوبی ولم یفضحنی بین الخلایق والناس سپاس

حمد بیقیاس خدا را که خداوند عالم تورا عالم ربانی نموده بکمال عمر طبیعی سالها

بمحمد واله الطاهرین و تا سبا آگاه باش کفته مرد خدا افسانه نیست

کفت ایشان کفت هر دیوانه نیست اهل دین را دم ز پیغمبر بود

کفت اهل دین ز جان خوشتر بود نصیحت کوش جان جانا که از جان دوستر دارند

جوانان سعادتمند پند پیر دانا را چون در این زمان که بوم چهارشنبه شهر

محرم الحرام است در سنه هزار و دویست و نود و هفت کلمات نامربوط

لی معنی مغلوط صاحبان بدعت و مخربین شریعت یریدون ان یطفئوا نور الله

بافواههم وانفسهم ویابی الله الا ان یتم نوره والله متم نوره ولو کره الکافرون

در السنه و افواه بعضی از جهال مثل اول بود و بعضی از عوام کالانعام بل هم

اضل قایل بودند و گاه گاهی خود صاحبان بدعت در میان مردم در کو

و کنار جهال را اضلال می نموده باعث تشکیک و شبهه می شدند علاوه

بر این بعضی از اشخاص که خود را مؤمن و اثنی عشری بخرج داده اند و خود را

اسما صاحب دین و شیعه امیر المؤمنین پنداشته اند اما عملشان تدلیس

و در واقع تابع ابلیس هستند که این طایفه هم بوجهی مخرب دین بلکه

تخریب ایشان بیشتر است از آنها که خارج از مذهب هستند لهذا جوا

رساله در اعتقادات مبدء و معاد از برای تو بنویسم چون زبان تکلیف

نزدیک است بمطالعه آن بیاری حضرت حق از کید شیطان و شر ابنای
زمان از حیثیت دین و دنیا محفوظ بمانی و لکن تاملی کردم دیدم
علاوه بر اینکه دماغ و حالت این مطلب ندارم علمای امامیه رضوان الله
علیهم بکمال تنقیح زحمت کشیده از روی اخبار و آثار ائمه اطهار و موافق
قرآن و برهان رساله و کتب مفصله در این خصوص نوشته اند اگر توفیق
الهی شامل شود مطالعه و مراجعه بآنها از برای صاحب بصیرت کفایت
است بخصوص کتب صاحب بحار الانوار و مصنفات صاحب معالم الزلفی
و علامه و سید بن طاوس رحمة الله علیهم با این تامل کردم با خود گفتم بهتر
است که همین زبانی که بین من و تو متعارف است گفتگوهای متفرقه
که مشتمل باشد بر مطالب دین و دنیا با تو صحبت بدارم و بنحوی بنویسم که انشاء الله تعالی
قبل از تکلیف و بعد از تکلیف بیش از هر کتب در هر خصوص حتی کتب ادبیه
و اشعار و تواریخ و بعد از هر کتب بلکه قبل از اجتهاد و بعد از اجتهاد باعانت
و توفیق خداوند عالم و توجه انبیا و مرسلین خصوصاً نبی هاشمی صلی الله ... مستشکر از نتیجه اعمالم

نودهم

نی واحد در وقت دلتنگی و تنهائی مونسی باشد و اگر خواسته باشی این نوشته را
مسمی بمن لا یحضره الابن نمائی اختیار با تو است بدانکه اظهار دارم تخلف و علی
الظاهر بی ربط بنویسم مبادا ایراد نمائی که اولا چرا خلاف رسم نموده هر کس مطلبی
چه علمی بجز علمی لا محاله نوشته او چه بطریق کتاب بوده چه بطریق رساله بهر نحو که بوده
منظم بوده اند با این نحو که این کتاب مشتمل است بر چند باب یا چند فصل با مقدمه
و خاتمه با عناوین دیگر ثانیا بعضی تو را اهل علم میدانند و ظاهرا خطا نکرده اند
و المرء مخفی تحت لسانه که منسوب بامیر مؤمنان علیه السلام معروفست و همچنین من نطق
بلینا او الف کلاما در السنه ادبا مشهور با وجود این کلام را بنحوی ادا کرده
اید که مورد ایراد اهل فضل بلکه اشخاص که چند صباحی بمدرسه رفته
باشند میباشید و ثالثا مکرر از شما میشنیدم که دنیا حادث است و هیچ چیز
شخص عاقل اعتنا بدنیا و اهل دنیا نباید بکند مرغ زیرک نشود در چمنش نغمه
سرای هر بهاری که بدنبال خزانی دارد مگر بقدر ضرورت زیاد از کل هیچ
نطلبد اینکه خاتم الانبیا فرمودند الدنیا جیفة و طالبها کلاب و دیگر هکذا

مقصود انشعار جوس نشیح ابن شریف عیظیم زنخ بن
رشته در این قبه بتقا صیت ... ران
نشنه عیه ... رشته راخوانده ... منبع عقل
در بهدنت صبح ا
و هم چنین حق حال مرتبه شعله
در قصر بیع و ... ربیع الاول از
معبر چه اعمال صادر میشود و حال
انکه خود را اهل تقوی و فنزیس
میدانند خیلا محمد و مختصر
مینویسیم اگر معذرا ایت
من البته الله الهم همراه را بیند
معطر باش که چه کس بصفت
این وصف است ملاکی که
نه این چنین باشد در واقع
کم است ای خوب طبقه شدم
حالت خود را ملاحظه کن که در
تحصیل سایر واجبه اهمال می
مانی و حال اینکه زمان الکلف
نزدیک است اما از جهت حمام رفتن
و لباس نو پوشیدن دیگر تر

از دایره مصاحبت بیرون برود چرا که مصاحبت در این دین ممنوع است و همچنین
شخص عاقل طالب بندگی و قرب و رضای خداوند عالم باشد بقدر امکان
از بندگی خداوند ذکر غافل نباشد و حال بقلیم چنین خطور میکند که شما
همین نوشته که بقول خودتان پی پا و سر است بنای همه داشته باشید
با اشخاصیکه خفها کشیدند در باب کتاب تصنیف کرده اند و سبب هدایت
مردم شده اند که در بارهٔ ایشان از معصوم رسیده است که مرکب ایشان بهتر
از خون شهد است و این همه عمر دنیا داری و غفلت از ذکر خداوند عالم است
چرا که جواب این است ای بیعط تو شتم النه مربوط شوی بخبرها بیکه نوشته نیست
خلاف رسم کردم چون اغلب اشخاص که ادعای تدین میکنند فظاهرا ملتبس
می بینم تابع رسم هستند انچه احکام دین رسم شده است بجا آورند معروف را مرتکب
وا منکر معروضند اما انچه رسم نشده است اهمال میکنند مثلا در کوی خطرها
میدهند کوی غلات و غیرها را در دادن اهمال میکنند نماز جمعه را
در خلوت ملالت میکنند اما در بجا اوردن نماز آیات اهمال میکنند و حال انکه

همه واجب فی نار که هر یک عاصی و آثم است زنهار العیاذ بالله محال است مرتکب شوند
و از غیبت کردن مضایقه ندارند لواطه را محال است که مرتکب شوند و از نظر
کردن بروی پسران امرد ابا ندارند و حال انکه همه منهی بلکه بعضی اشد است
مختصر اگر حالت مردم را ملتفت بشوی بر تو معلوم خواهد شد من خلاف رسم کردم تا
باشد که باید تابع رسم نشد بقدر امکان و رسم را تابع دین باید قرار داد رضای خدا را
باید بر رضای مخلوق مقدم داشت این عمل بجز اعتذار استدلال است انشاء الله ملتفت
خواهی شد دیگر بدانکه همین که شخص در واقع اثم نباشد ابدا اکثر مردم مضر خواهند بود
بخصوص ابلهی که صرف بدین دنیای شخص نداشته باشد اما ابدا ثالث جوابش ان اراد
ثانی معلوم شد خبر اگر کلام بنحوی بود که شخص خود ابراد هر کسی واقع شود در اکلام چه
ضرر و چه غلطی باشد و از کتاب بعضی کارها منافات با بندگی و ذکر خداوند عالم ندارد
دیر بر تو معلوم خواهد شد انشاء الله و اگر این قطعه را از شیخ سعدی نخوانی ایمرغ سحر عشق زپروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و اواز نیامد اینمدعیان در طلبش بیخبرانند کانرا که خبر شد خبری
باز نیامد با این شعر را نخوانی هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

در خانه لکاه در پیش احادیث و ... حار بسته
و مقصد میدانی و میخوانی و اگر بکویش
ام در فکر تحصیل سائت مباش بود ربط
نه این است که کسی از تو مسئله سئوال
کند و ندانی تغییر و سر زنش مرا
که علما زاده مثل سائت و اجمه جویش
نداند خلاصه طور شده است
که اگر عمری بفقر و در خلوت نشینید
و عبادت نمائید میکویم محض
رسم و عادت است باری معذورم
تمرینخواسم فتمنوا الموت ان کنتم
صادقین

باکوی دارد هر ابر دُر صدف و دم نمیزند باب سینه مرغ دارد و فریاد می‌کند

و همچنین آنچه مناسب این معنی باشد از نظم و نثر حتی بوجهی بکوئی عبارت معروف را

کر من لم یعرف الفقه قد صنف فیه با حرکات سبیل عد بلش چون نگاه کنی بعضی

مطالب بعضی افعال معلوم میشود و لامیکویم بنای عرفان باقی نبود یا لابد شعری

از شیخ عزالدین که آشنایان ره با همه معنی برند در سرای خاص بار عام نیست اگر

مصراع ثانی این بیت تغییر داده شود بمصراع ثانی بیت دیگر از این غزل

باز مناسبت دارد تا بنا از انبیا و اولیا که خدا را بهتر شناختند و بمثل

ایشان که هیچ تواند عبادت کند بخصوص پیغمبر ما ص و اوصیای او سلام الله علیهم

اجمعین بعد از تفحص کتب اخبار این مطلب بعضا انشاء برتو معلوم خواهد شد

با وجود این شب و روز با مردم تکلم می‌نمودند و احکام الله بمردم میرسانیدند

دانی از ذکر خداوند عالم و عبادت او غفلت نداشتند و همچنین صحابه خاصه ایشان

احوالات سلمان را باذر و غیرهما را انشاء الله ملاحظه خواهی کرد تا التا اگر چه این مضا میر

در اکثر موارد که بعضی ادعاهای بزرگ و بیجا میکنند مناسبت دارد اما در بعضی موارد

مانند

از هزاران در یکی گیرد سماع
زانکه هر کس فاصل پیغام نیست

تا نسوزد بر نیاید بوی عود
پخته داند کاین سخن با خام نیست

یکی از علامت و طلب شعری
میباشد چون طالب لفظ باشی
این غزل را بجواب بلکه آرایش را
بدان

مناسبت

ندارد بو العجب ذکری بدست آورده لبان سوراخ دعا کم کرده مختصر بهتر نیست

که بحث و ایراد موقوف کنی که مطلب از میان نرود اگر چه خواهی گفت مطلب چیست

خلاصه ایراد موقوف و الا مثل رسم حکایت می‌نوازد مثل حکایت ابو زید طرحی و پرسش

نبود که طالب مقامات در بعضی از مقامات گفتگو و مجادله ایشان را نقل می‌کند و حال

آنکه ظاهرا ابو زیدی نبوده و اگر هم بوده چنین مخاصمه یقینا اتفاق نیفتاده

مقصود صاحب مقامات بجز اظهار فصاحت و بلاغت و نقوش خود و اشاره

با حوالات ابنای زمان و دورنگی ایشان نداشته و خود حریری هم در دیباچه کتاب مقامات

اشاره باین مطلب میکند باری حرفهای خارجی موقوف حرفهای خود مانی مقصود که

است باید شنوفتن الحق ذکر شود موقوف خوشتر بدان را آگاه باش که عالم متغیر و حادث است

و دار فنا و زوال است هر که در این جهان اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقی است

خدا خواهد بود غافل و ذاکر کسی خواهد بود که بهیچ مراعات این دنیا و استناد دنیوی

نکند مطلوب یک اهل دنیا او را در بخصوص منبر بند او بند بعضی اند انبیا و اولیا

نماید انبا احالات انبیا اولو العزم ملاحظه کن چون اجمالا اشاره شد که در این نوشتم

بنای این تفاصیل و این همه گفتگو نیست بر تو باد طلب توفیق از حضرت باری تعالی در سیر کتب

احادیث و تواریخ و نظر کردن در احوال خود و سایر خلق هر دم از عمر میرود نفسی چون

نکه میکنم نمانده کسی و عالم دیگر ورای این عالم هست که آن باقیست و انسان از برای

آن عالم خلق شده و باید عمارت خانه آن عالم را بنا بکند لا دار للمرء بعد الموت یسکنها

الا التی کان قبل الموت بانیها و خالق این عالم و عالم آخرت و هر عالمی که بشنوی یا تصور

کنی یکی است لا شریک له قادر است و حی و مرید و مدرک و قدیم و ازلی و متکلم و صادق

جامع جمیع صفات کمال و مبرا و منزه از هر عیب و نقص نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل

بی شریک است و معانی و غنی و آن خالق صفاتش عین ذات است چنانکه ذاتش درک نتوان

در وجود نکند دانش محال همچنین صفاتش خلق نمود جن و انس را از برای معرفت

عبادت و از جمله هدایت خلق پیغمبران و رسولان فرستاد که عدد ایشان بنا بر خبر

ما است صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و همه بر حق و خاتم ایشان پیغمبر ما محمد بن عبد الله

و هر یک از پیغمبران وصی و جانشین بودی و وصی و جانشین پیغمبر ما حضرت امیر

المؤمنین علی بن ابی طالب و یازده فرزندش که آخر ایشان خاتم ایشان است

حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه که الان زنده است و هر وقتی که خدا بخواهد

ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد ما ملئت ظلما و جورا

و این پیغمبر و دین و احکام او تا زمان قیامت خواهد بود و هر کس بعد از او دعوی نبوت مخصوص

امامت نماید دروغگو و کذاب خواهد بود اگر چه بنظر جهال از طهار معجزه نماید

خاطر جمع باش که خداوند عالم واضح خواهد شد که بدست این اشخاص خرق عادت

نبود و اگر بطریق شعبده و سحر چیزی از ایشان بظهور رسد باید که تاملی بر صاحبان

بصیرت خلافش معلوم خواهد الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا خلاصه باز

مکرر میکنم ملتفت باش تفصیل این اجمال در کتب علمای امامیه مذکور است

و مخالفین از هر طایفه که میخواهد باشد و جواب ایرادات ایشان مشروح

علیحده بالتتبع در خواند اگر کسی است یکحرف بس است همین قدر هر دیدان که هر

مر نحو ایرادی کرده باشند چه در اصول دین و چه در فروع دین نقید و یکدیده

نباید بر تو شبهه وارد شود یا بکتب علما یا بخود علمای امامیه رجوع نما اگر در کجا

بنود رکاسه بکر اگر عالمی بنظرش نبود عالم دیگر با این شبهها از راه بیرون نزود

مکا جهلا منکر این که از احادیث بودند
بلکه بتحریر میکردند که جمیع کواکب را رصد آورده
غیر از این سیارات محال است که باشد
یا علم جغرافیا داریم غیر از زمین
اقلیم سبعه زمینی و تهذیب کلمات و
اصوات غیر قار الذات محال است
باقی در آن دیگر باشد حال بعد از پیدا
کردن بعضی سیارات و یافتن بعضی
دنیا و صنعت صندوقچه که حفظ
اصوات و کلمات میکند هر وقت
بخواهی بعینه جمیع حکایت میکند
دیگر جای انکار نخواهد بود مهر و نشسته
بفهم

در واقع بغیبنا آسوده باش که جواب بطرق متعدده داده شده در همه حال طلب یاری

از خدا و اولیا او نما خداوند عالم بحق محمد و آل محمد ص که تو را بکمال منتهای پیری برساند

و عالم ربانی نماید آمین یا رب العالمین نور چشم همیشه طالب و در جستجوی بندگان خدا

باش چون علی الظاهر یافتی هر نحو که ممکن باشد التماس دعا از ایشان بکن و الا در خدمات

او کوتاهی مکن از جنبت درهم و قدم اما نه بنحوی که خدای نخواسته محتاج شوی یا خلاف

عرفی از برای تو واقع شود مثلا اگر دو تومان داری یک تومان از آن را هم خرج از برای خود

قناعت بنصف کن نصف دیگر را اگر علی الظاهر از بندهٔ خدا محتاج باشد صرف

محتاج او بکن و یا در وقتی که خلوت باشد مثلا او را جا بده که آب از برای تو بیاورد

اگر بگوئی چرا میگوئیم بجهت اینکه تلبیس در عالم نباید اگر باین نحو مدتی مدید

معمول بداری و بعد خلافش بر تو معلوم شود افسوس نخواهی خورد که حیف محتاج

که بود حال اگر این مبلغ را هم ... لا محاله خرج میکردی به بعد که ضرری بخود

و آنچه گذشته گذشته و هم چنین کسی بر تو ایرادی ندارد که شأن تو نیست که

خدمت فلان را دیگر انقدر جای نماز آب مکش و نقد پس خرج مده و دیگر

آنکه باز اگر بشنوی فلان کس بندهٔ خداست نفس اماره تو را میخواند تا لعنت نماید

میروی و این عمل چه بنده خدا را باید ... نمائی چند نمائی خبر کیشتری دارد و خداوند عالم

نظر رحمت بر طالبان این عمل خواهد فرمود نور چشم این باب مطلب بود خیلی

هر چه با تو هم زبان شدم که فی الجمله شرحی بدهم نقد ممکن نشد از قبیل نکس

که گفته اند بدون پیر معرفت دارم اما از بیرون انداختنش عاجزم ملکه متحیرم که

طریق حالی نمایم انشاء الله بیاری خداوند عالم و نظر ائمه اطهار سلام الله علیهم

در طی کشکولها بر تو معلوم خواهد نور چشم بندگی خداوند عالم را نقد را امکان

در خلوت بنما اما در نظر مردم چنان نکند که ظن بد ببرند یعنی تو را متهم ندانند دین

نداشته کفایت میکند ملکه در حضور مردم بسیار عبادت تو سبب شود از برای هدایت

و بنا به میل مردم از این حیث اگر عبادت در نظر مردم عیب نداند این عمل

بحسب اشخاص و ازمان تفاوت میکند با وجود این دست از عمل و بندگی

در خلوت بر مدار طلعت باش خلاصه مینویسم خداوند عالم انشاء الله

تو را در همه حال اعانت نماید بمحمد و آله هفتاد ذلت از نظر خلق در حجاب

قوه غضب و شهوت انبیاء و اولیاء مردم را

امر میکردند ترک

حیوانی گوشت و روغن و تخم مرغ

نخوردن یا کم خوردن بواسطه تضعیف

و تضییع کردن این دو قوه از نبات و حیوان

مقرره حسب شرع و مامور به انبیا

در عبادت مفرط محض لذت

سقط کردن ... بتحقیق تطهیر

طلب اول ملاقات ...

باشد بعد از مواعظات چهار شنبه

با ... گفت ...

و علامات گفت معذورم تخم

مرغ خوردم ...

مفتاح الفرج میدانم

بهتر از طاعتیکه از روی ریا کنیم کاه کاهی کتب اشعار فارسی را هم بخوان عیب
ندارد کمان نکنی که خیال دارم اشعار مناسب بخوانم ملکه فی الجمله ملتزم که بخوانم
مضع این نوشته برای این طرتها اینست والا در هر کشکولی حدیث و ایه هم
که مناسبت داشته باشد و هم چنین حکایات و امثال عرب بنظر میاید و
اکر هم نیاید باید که مراجعه بکتب اخبار و غیره میتوان اخذ کرد فی الجمله با این مطلب
اشاره شد در پیش با وجود اینها باید انکه هر چه نوشته میشود یو حی مستنبط
از اخبار و احادیث و کلام حکمای الهی است فراموش مکن که پیش از این تکرار
این مطلب باعث ملال است نور چشم اکر کسی را دیدی که علی الظاهر مشغول
عبادت الهی محض دیدن او را در نظر محترم مدار و مثل مؤمن مسلمانش بشمار
مختصر انهمه حقیقه او را محترم مدار و بقدر امکان در حاجت او بکوش امادر
واقع و نفس الامر اکر محبت او را بخواهی در قلب خود جای دهی باید این قدرها اینا
اکتفا کرد او نظر دیکر دارد مؤمن باش که بنور الهی این چیزها بر تو معلوم شود
باری قلب جای کسی است که لا مکانست و فرموده است لا یسعنی ارضی و لا سمائی

دلی

ولیکن یسعنی قلب عبدی المؤمن نمیخوابش با این قدر بکن که فلان شبها تا نیم اللیل
و صایم النهار است این فقره سطرها رسید تیر که با نو بسیم عیب ندارد و نیز صحابه
بمسجد خدمت مولای متقیان و امیر مؤمنان مشرف شدند یکی کفت من
دیروز روزه داشتم دیکری کفت من دیشب کذشته تا صبح مشغول عبادت بودم
خلاصه با این نحو کلمات کفتند حضرت فرمودند من شب و روز هم را خواب بودم
و اکر وقت دیکر در بین این دو مسجد بدیدم نیز میخوابیدم حالا منظور بود اکر تمجید ی
جز برای مقصود حضرت بوده نباللک والان خدا بخواه که بفهمی انشاء الله تعالی
خواهی فهمید نور چشم طایفه را بعد از معاشرت خواهی دید که در عبادت حکام
واجبه شرعیه کوتاهی مینمایند و در این علشان موبدات و مناسبات نظام
و نترا میخوانند خلاصه کلمات بعضی از ایشان مثله این خواهد بود که انبیا
و اولیا حکما بودند خواستند عوام کالانعام را مقید بسازند تا نظام
عالم بهم نخورد و نوع محفوظ بماند اینکونه احکام قرار دادند دخلی با
ندارد در جواب این کس بکو که اکر بقول تو اینها حکما بودند و اینهم مسلم است

که خود ایشان از همه مردم بیشتر مواظب داشتند تو را خبر رسد که خلاف حکم
حکیم بنمائی و مقبول نظام کلیه را بهم زنی خلاصه اگر عوام کالانعام اند
تو عین خوی بادی مقصود ذکر کلام ایشان نیست و هر تقریری که کرده اند
جوابهای شافی بطریق مختلفه و متعدده علماء امامیه رحمة الله علیهم
داده اند مقصود این است هیچ جد کوش بحرف ایشان مده و مجالست با
ایشان مکن مگر بنحوی که بدانی مجالست تو باعث هدایت ایشان میشود که عیب
نخواهد داشت بشرط آنکه خودت متهم نشوی و بورطه نیفتی شد
غلامی که آب جو آرد آب جو آید و غلام ببرد توکل بخدا بکن محفوظ
خواهی ماند چون قلم یک پا دیک پا در شریعت استوار پای دیگر سیر
هفتاد و دو ملت سکیم نور چشم اولا بدان مرتاض کسی است که عمل باحکام
شریعت نماید و خداپرستی در این است و اگر چنانچه شنیدی که فلان مرتاض
امانه بقانون شرع اعتنا بعمل او منما بلکه بی اعتنائی کن بشرط آنکه جاهل مقصر
باشد نه قاصر که اگر واقعا عملی را بجا آورد اعتقاد داشته باشد که همان عمل را

مونس چشم اگر گوئی با تو وجی
از قبیل اینکه اعزه بعمر با جا رتبه
باشند یعنی اخوان و اخوات
و جمیع ام سنهای تو در روی زمین
از موجودین را اینکه بعد
تا فنای دنیا خواهند آمد مخاطب
و شریک در این صحبتها باشند
خوب است ابراد نمائی خطاب شفقه
شامل غایبین از مجلس خطاب میشود
چه جای معدومین است یعنی قول
حق این است اگرچه در مسئله
جنه قول است
اولا بگویم ای وای داد و بیداد

خداوند خواسته و او هم محض رضا و اطاعت او بجا میآورد و از این جهت مورد
ایراد نیست و اهانتش جایز نیست بلکه اعانت او در مواقع ضرورت بر تو واجب
و لازم است و اگر بتوانی بطور خوش او را بفهمانی که خطا کردی و تو اینجا را ندیدی
است بسیار خوب اگر شنیدی فلان ناکس عابد غیب میگوید و شاید دعائی میخواند و فلان
امر واقع میشود از ماضی و ما سیاتی خبر میدهد یا میوه در غیر موسم میآورد
یا امرهای دیگر هرچه میخواهد باشد شنیدن نقلی ندارد رضا اگر دیدی اعتنا
مکن و این اعمال را دلیل خداپرستی مدان و از این حیث عقب ایشان مرو که تو نداری
زیرا این اعمال اهل فرنگ را ملاحظه کن که عقل حیران میماند شیطان و اجنه
در بهبهه شد اگر تو میخواهی کوچکی و اطاعت اهل صنایع عجیبه را بکنی پس اولا
برو کوچکی ذنبور را بکن که عمل او از همه عجیب تر است کتاب حیوة الحیوان را ملاحظه
کن تا بر احوال عجیبه حیوانات فی الجمله مطلع شوی از تماشا بنویرد الها بعضی رها
معلوم شده که هر کس از این مطلب فی الجمله مطلع است مختصر ادنی سد اگر
و طلب یاری از خداوند عالم مینما این اعمال بندگی و خداپرستی نیست بر خطر

گروه با آنجناب ... داد و گر کرده اند
حتی و رضا آن خوانا گرد و ... از دیاره
خارج باید کسی که بر ای تو ... آنجناب
بجاآورده باشد با آنجناب
با او مناظره و مجادله میکنی و حال
آنکه و روفت نشان ... و کفش ...
تو نمیتوانی ... ندارم ... حل
و عندالله تعالی ... و ما به

نهج البلاغه را ملاحظه کن این مطلب را فهمیده بدان که بمحض اطاعت و بندگی
شخص مستحق بهشت میشود و خاطب بخطاب عبدی میشود و همینکه شخص اهل بهشت
شد هر گونه تصرفی که خواهد در عالم کون و فساد خواهد میکند عبدی اطعنی
حتی اجعلک مثلی چون انا و کشتی همچنین از تو گشت یابن ادم خلقت الاشیاء لاجلک
و خلقتک لاجلی از این مقوله همین قدر بس است خیلی کر شدم خیلی ملتفت باش
که بقدر امکان که در قوه بشری است خدا با ما داری بجود مان و املکه او بمحمد واله الطیبین الطاهرین
نوبه چشم اندکی که خدا هر که غافل نشو و بقدر امکان بیاد خدا باش که در خبر است
هیچ حیوانی صید نمی شود مگر اینکه از ذکر خدا غافل شود و طریق ذکر و خواص
اسماء الله تعالی و شرایط ادعیه و اوقات استجابت دعا در کتب ادعیه مذکور است
اما بقدر امکان طوری باشد غیر مطلع نشود یعنی در یا مکتم و این مطلب با هم بدان
یا ارحم الراحمین و یا ستار العیوب و یا اکرم الاکرمین مثلا و معنی ثمر دارد که در خود
صفت رحم و ستر عیوب خلق و اکرام ملاحظه نمائی یعنی در واقع و در حقیقت
متصف باین اوصاف باشی و الا معطل نشوی که ثمر ندارد و تجربه شده است

ان

زدنی که سید الله ملاحظه کند و
خیلی ادعای بزرگی
کرده پس معلوم شد که سن
زیاد مناطیت نیست
در سخن خیلی داری باری که از
ارزوی واقع و صمیم قلب
عرض کنی ایاک نستعین اهدنا
الصراط المستقیم یا رب
العالمین

این مطلب را با مجمل نوشتم اما خیلی ملتفت باش و اگر بعضی گفتند چرا
ما این قدر اسماء الله و ادعیه ها را میخوانیم و هیچ ثمر ندارد جواب شافی
بده مجملا دوست خدا بشو و او را بشناس و وفای بعهدش بکن که بمحض
خواندن جواب را میدهد یعنی با بنای زمان که سر تا پا نقص و احتیاج
هستند همینکه اظهار دوستی نمودی و با تو دوست شدند در بعضی موارد
گاهی جواب تو را میدهند و استدعای تو را بجای میاورند پس چه گمان
داری بکسی که غنی مطلق است و نقص در او نیست و جد من الوجوه راه ندارد
و لا یزیده کثرة العطاء الا جودا و کرما هر چه هست از ناخوشی و ناساز
گاری اندام ماست یابن ادم کم تقول الله الله و فی قلبک غیر الله نوبه چشم
کمان ندارم فی شعوری در عالم منکر وجود خدا باشد بلکه هر چیزی که
مصداق لفظ شیء باشد و ان من شیء الا یسبح بحمده و لهذا هر کدام که لبشکافی انشاء
در میان یعنی انشاء الله تفحص و تفکر بر تو معلوم خواهد شد گاهی
با بالمقدمه که موید مطلب دقیق باشد طبعا و فهما طوری که خلاف وضع این

نوشته است نوشته میشود اگرچه این نوشته هیچ وضعی ندارد و ملحوظ نیست
در پیش هم اشاره شد باری حال فرض کن که طوایفی منکر وجود خدا هستند
چنانچه این مطلب در ظاهر واقع است و در ظاهر اهل حل و عقد و غافل هم
هستند بعد از این مطلب از تو سؤال میکنیم اگر در بیابانی که محل خوف باشد
و منزل معلوم نباشد و بر شخص معلوم شود که اگر منزل پیدا نشد هلاک خواهد شد
در این بین که مضطرب و متفکر است صدای خروس یا حیوان دیگر را از سمتی
بشنود اما این شخص در این بیابان میماند یا هرچند مکاری بگوید همین
جا میمانیم محض صدای خروس باید رفت یقین است که در این صورت شخص هر که
خواهد ماند و گوش بحرف مکاری نخواهد داد این مطلب بنظر من که خیلی واضح است
حال نظر کن بحالت دنیا که بیابانیست هولناک و احتمال نجاه در او بهیچوجه
من الوجوه مثبت طوایف منکره را هم مثل مکاری فرض کن تا التمسهم
بلا تشبیه گوش کن صدای انبیا و اولیا و علما و عقلا را که همیشه فریاد
میکنند هلک الهالکون الا الموحدین از ابتدای عالم تا حال و همین فی

ایضاً

فی الجمله اعتقاد کن بعالم آخرت و بعضی از اعتقادات دیگر تو را فرض کردم این
تشکیکها را با تو کردم اگرچه مجمل نوشته نوشتم تفکر خواهی کرد اگر بگوئی و اطراف
این تقریر را ملاحظه کردم خیلی تصدیق این مطلب بنظرم واضح
نبود بلکه بخلافش را بهیچوجه نمیتوانم تصور کنم حال بگو ببینم چرا اینقدر
زمان هیچ ملتفت نیستند و غفلت دارند خیلی جای تعجب است
نور چشم هیچ جای تعجب نیست از تسویلات نفس اماره و شیطان پر
غافل مشو و پناه بخداوند عالم ببر امان از حب دنیا و عادتی که در همان بیابان
اگر کسی معشوقه و محبوبه داشته باشد که مدتها منتظر وقتی و فرصتی باشد که او را
بچنگ آورد و در این چنگ آورد فرصت را غنیمت خواهد دانست و اگر آن
محزون عشق شود شیطان مضمون این اشعار را بنظر او جلوه خواهد داد با مضامین
اشعار مناسب است و از روی هوای نفس گفته شده است سر که نه در راه
عزیز بود بار گرانی است کشیدن بدوش من که امروزم بهشت نقد
حاصل میشود وعده فردای زاهد را چسان باور کنم لیلا

کز چشم خروس ابلهی بود برداشتن نکفته بیهوده خروش نور چشم نور انی

کفتکوهای خروس در بین آمد مشتبه نشوی در ان بیابان متابعت مولای

متقیان و امیر مومنان را بکن و بکو یا دنیا غری غیری مجود رستی عهد در جهان

سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است خروس که خیلی نقل داد در

بلکه مکس پیش شو ریده دل پر نزند که او چون مکس دست بر سر نهند و بکو

ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة

معبدتک اینها اسبابا بلندی است مقصود این است بقدر امکان تابع باش

بر مختصرا م دیده چه باز از همه عالم تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است

کلاهما حرام علی اهل الله الحق زاهد از تو خور میخواهد قصور من بیت

بجنت میرود از کوی تو یارب شعورش بین نمیدانم کرم شده ام با ادبیات

الکلام غیر الکلام با زبان من و تو حرف از روی حرف بیمغز اکر چه جای این درد

که بکوئی مثل شما مثل الشخص است که رفت پیش رفیقش کفت ریسمان را

بده که ضرور داست رفیقش کفت چرا از برای زنت کفتن منکری کفت من

از تو

از نو دلیهان میخواهم تو چه میکوئی کفت ای برادر حرف از روی حرف بی

مغز نه حال که کلام باسطر نو از آب بیرون آمد این را هم بکویم مثله

که رهبان عوام از مردم و اهل بازار حق زنها شکه میکویند کاه

کاهی ملتفت باش و کوش بده بی ثمر نخواهد بود و فی کل شی له آیه نور چشم

اکر میخواهی امور دنیا و اخرت منتظم باشد و احتیاج هیچ وجه من الوجوه

در هیچ امری باحدی از مخلوقات نداشته باشی خدا شناس باش و بدان

که اکر خدا شناس نباشی امر دنیا و اخرت معوق و معطل خواهد بود ادمی

الامور طرا بیده والکل مستمده من مدده اما امر اخرت موافق اخبار و روایات

مدلهی و معلوم است اما امر دنیا علاوه بر دلالت ایات و اخبار تجربه و حدس

وحس مشاهد است نظر کن بکلام حکما و شعرا بلکه کلیه مردم را که همه وقت شکایت

از اهل زمان خود کرده اند و میکنند و از ضرر و اذیت ابنای زمان خود فریاد

دارند اضطراب خیلی اطراف دارد اکر ملاحظه کردی تصدیق خواهی کرد حال

بلند و کلمه از یکجهة اضطراب را هم کفتکو کنم باقی موکول بتائید خداوند و دوق

خود فرض میکنم که تو با سلطان عصر اشنائی و هم چنین اعیان بلد از علما و غیرهم از این

بالاتر با اعیان اهل اولبی اشنا و دوست هستی بعد از این باحتیاج خودت ملاحظه کن

و فرض محال کردم که بعضی از امورات ظاهره تو را اصلاح کردند درد‌های باطنی وان

چیزها یکه از شرح کردن انها عاجزی انها را چه خواهی کرد امورات ظاهر هم بعضی

باتفاق جمیع عقلاء در دست مردم نیست مثل امراض صعبه از قبیل استسقا

و سل بحق آنکه اسمها را هم فی الجمله شان داری هو ذیات را ملاحظه کن که چقدر موذی

که در بدن هست بلکه بیشتر نوعی از موذیات هست که عدد انها لا یعد و لا

یحصی است دیگر از حرق و غرق و برق و خراب شدن خانه و دیوار و وبا و طاعون

و طوفان و بلوای جهال و سلاطین و قحط و غلا چه بنویسم راستی باید از قحط

۱۲۸۷ مشهد مقدس یاد بیاید اگر چه سنت قریب بیست و چهار سال بود در

هزار و دویست و هشتاد و هفت که مردم چه حالت داشتند و اردو کنده

یکمن سنگ هشت عباسی بشهر از دینار رایج خزانه ناصر الدین شاهی

و سید بیک من مس یکمن نان نمیدادند و از نان اسمی بود شدت گرسنگی

مثلا

نور چشما نعم الهی در این دنیای فانی لا تحصی است

در عالم باقی و اخرت فوق لا یحصی است

قوت قوی اخرت هم نسبت بقوای

دنیویه لا یتناهی است بعد از این مطلب

در اینجا میشود یکنفر هزار کرور لشکر و هزار

کرور املاک و بیشتر تسلط دارد بار شب

و روز در یک زمان میباشد پس چه تعجب

وسعت مملکت و قوه تصرفات

اهل اخرت خیلی باشد مختصر بانو

گفت گو میکنیم باز بدان که عالم

اخرت دار حیوان و کالبد است

مرده و حیوان و ناقص در آنجا نباشد هزاران

من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره

اعمی و من اعرض عن ذکری الخ

[illegible]

میشد که روزی قریب بهزار نفر در کوچه و خرابه میمردند از جمله چیزها

خودم دیدم جوانی گوشت که به تنم بود بتعجیل تمام میخورد که کسی گوشت که بود

از او بگیرد و چند وقتی از جانب علما و سلطان و اعیان و اخیار اتفاقی شده

اش و اب انداخته بودند و بمردم میدادند و بعد ها چنان ضعف

بود که حیوانات اش در دست نمیشد خودم دیدم در چنین وقت بچه

خوردن از حیوانات زاغ میشد پوست کهنه و گوشت گاو که رایج

بود یاری حالت ندارم که شرح ان داستان را بنویسم دیگر بعضی تو بشنو

ملاحظه واز خود کن که چه خواهی پرسید الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن یا دائم

الفضل علی البریه و یا باسط الیدین بالعطیه خداوندا بحق محمد

و ال محمد در این چند روزه عمر من و تو را و جمیع مومنین و ملکه کلیه

خلق را از بلاهای ظاهره و باطنی محفوظ بدار امین یا رب العالمین

خلاصه سالم بودن در دنیا یکروز بلکه یک آن خیلی تعقل دارد و جای

تعجب است لیس العجب ممن هلک کیف هلک بل العجب ممن سلم کیف سلم و ان

[illegible]

خیالات انتبه شده‌ام که بر این خیالات

حدیث و ایه بزبان الهی نیامده و هم

چنین طایف دیگر اگر کجا حب باشد

و محض فهمید

مطلب باشد بعد از فهمیدن

ایراد معنی ایه مبارکه و ما ارسلنا من

رسول الا بلسان قومه و اجار در این است

که لازم نیست که همه احکام بیکمرتبه بهمه

مردم برسد این مطلب را انشاء الله خواهی

فهمید اگر وضع این کتاب را فراموش

کرده باشی یعنی بعضی از حرفهای پیشینیان گذشته تا

ایراد کن که این حواشی چه دخلی و ربط باین

کتاب دارد که کم بیای کتاب نویسی دارید

جواب خواب امد و حیلی نو بکم سیا نما

خواب از جمله نعمتهای بزرگ است حرمی که

بامید خدا خوابیدم

۲

از ...
۱۲۷۷

ستمی که احتمال میرود که ابنای زمان و آشنایان دوران اند عبث در سلطان
معالجه و اصلاح کنند اولا اگر صاحب غیرت باشد و همه مردانگی داشته باشد
بمرگ راضی میشود و بسؤال راضی نمیشود دزدی در رساله مجاعه بعضی از جوانان
مرد ها را دیدند که در اندرون خود بستر و شمشیر در روی زانوی خود نهاده
و تکیه داده و مرده حتی شنیدم بعضی لوطیها و دزدهای نامی بودند و در
ان زمان هم دزدی را خلاف مردانگی دانسته اند چه خوب گفته هر کس که گفته
گر بخوارد پشت من انگشت من والعهد خم شود از بار منت پشت من
همی گونا نخوارم پشت خویش وا دهم از منت انگشت خویش در دیوان
حضرت امیر المؤمنین ع است که فرموده است لَنَقلُ الصَّخرِ مِن قُلَلِ الجِبالِ اَحَبُّ
اِلَیَّ مِن مِنَنِ الرِّجال فرضا خدای نخواسته مردانگی نداشته با ضرورت اقتضا
کرد اول صبح اسئوال کردی شب را چه میکنی امروز سؤال کردی روز دیگر چه
میکنی یکماه اسئوال کردی ماه دیگر چه میکنی یکسال اسئوال کردی سال دیگر
چه میکنی و هکذا این سؤالی که گفتم مخصوص با مرواحد نبود مثل انان تمنا

با خدمتش یا لباس منزل یا باری با وجود این باز محتاج و معطلی هر چیزی که تصور بکنی مثلا
اینکه انها اینکه فرض کردم ممکن شد لیکن میل بخانه خوب داری ممکن شد
میل بباغ و بوستان داری ممکن شد میل بغلام و استر داری ممکن واگر
بخواهم تعداد نمایم لا یعد و لا یحصی است علاج بر اینها چنین شخص باید که یا
عادت نکند باشد که بقدر ضرورت داشته باشد و خواهش نماید
یکمرتبه خواهش نماید مرتبه دیگر را خواهش نماید یا یکماه خواهش نماید
ماه دیگر را خواهش نماید اگر بخواهم این مطلب را شرح دهم قول انمرد مثنوی
هفتاد من کاغذ شود اما فهمش را خوب ملاحظه کن تا تفکر و ذوق نداشته
باشی هر چه شرح بدهم بی ثمر است خداوند عالم شرح صدر بتو
عنایت فرماید بمحمد و آله بس آشنائی بکسی بکن که اگر شب و روز سؤال
کنی عطا فرماید و هر چیز را که بغیر خودت نتوانی بگوئی یا خجلت بکشی
باو بتوانی بگوئی و هر چیز را که با تفاق کسی نتواند اصلاح و معالجه
نماید او با تفاق بتواند اصلاح و معالجه نماید چه بنویسم یا من العسیر
الیه سهل یسیر و فقرات جوشن کبیر را ملاحظه کن بنای شرح و بسط نیست
یا خیر من دعی لکشف الضر و المامول لکل عسر و یسیر یا خیر من سئل
و اجود من اعطی بعد از همه اینها آشنایان رو نکار و باید لنچیزی از تو

میخندید و باید اخلاقی تورا بجود راه نمیدهند و حرف مد بدیرا کوش میدهند

اما پروردکار عالم هیچ پوشیده بر او پنهان نیست عالم السر و الخفیات است

لا ننقصه للغضره و لا تضره المعصیه بازای بازای هر انچه هستی باز

ای کر کافر و کبر و بت پرستی بازای اینکه ما درد که نو میدی نیست

صد بار اکر توبه شکستی باز ای بازای چیزیکه عیان است چه حاجت

به بیانست دیکر مپرس شب کذشت و مطلب آفتابی شد شمع جوی فنا را

بلند نور چشم شناختن خدا مشکل دوستی و بندکی خدا کاهو حقه مشکل تر

شناختن ابنیا و اولیاء و بندکان خدا مشکل متابعت و رغایت ایشان

مشکل تر ترک دنیا و هوی و هوس مشکل ترک دنیا و هوی و هوس لوجه الله

مشکل تر اطاعت خدا مشکل اطاعت با راوده یا خلق مشکل تر کسیکه

توکل بخدا نداشته باشد علاوه بر جزایی امور الش خدارا اشناخته

متوکل بر خدا باید ارتکاب بصنایع دنیوی منافات دارد هم چنین در خرابه

نشستن و دکانی نرفتن با حکم الله که شارع مقدس مقرر فرموده منافات

دارد عزلت در این دین ممنوع است و معاشرت با بجا اوردن احکام دین

منافات دارد ترک دنیا با پی معاش نرفتن منافات دارد نور چشم تو هم

بکو این کلمات با انچه در طی کفتکوهای سابق اشاره شد منافات دارد

علی فی الجمله حق با تو است اما من ملاحظه حال تو را کردم که شاید بغلبت

[illegible]

چنین خطور بکند و الا بالاتفاق و دلیل العقل و النص تکلیف ما لا یطاق

نیست امر بمعرفت خداوند عالم عقلا و نصا و ابنیا و اولیاء و بندکی

خدا و متابعت رسل و معاشرت با خلق و رفتن عقب معاش و تحصیل

صنایع و ترک دنیا و هوی و هوس لوجه الله شده است واضح تر

بکوییم این اشغال من و تو بملاحظه که من و تو از هم خبر داریم و مطلعیم

منافات دارد با ایمان بخدا و اولیا خدا و عالم اخرت بطریق اولی

دیکر بکوییم اکر شخص صاحب تمکنه بنظر تو فی الجمله اوضاع دنیوی داشته

باشد بغیر از خلاف شرع و قاعده از او ببینی من جمله اغلب اوقات

دروغ بکوید با وجود اینها همه یکدفعه بتو بکوید بکیسه تومان مثلا

بفلان کس بده من دو تومان بتو میدهم یقین است اکر نداشته باشی

قرض میکنی و میدهی چه جای اینکه داشته باشی اما خداوند را که

میکویی اعتقاد دارم که غنی مطلق و صادق است و فرموده است

و من یقرض الله قرضا حسنا فضعا عقد داشته باشی نمیدهی چه جای انکه

نداشته باشی و همچنین موارد دیکر مجمل بنویسیم مختصر اکر من و تو و امثال من

و تو ایمان بخدا و رسول و عالم اخرت میداشتیم کما هو حقه بایدا ملائکه مثلا

طالب دیکر ... خداوندی عالم محال ا ...
وعده است ... وعده ... باید ...
که ضعف وعده ...
در کجا است ... ورنه تشریف ...
به اندام ما است ... رز ...
در بالای کس کوتاه نیست ...
مطلب یکی انهم ... ما نا ...
الهی و ترک خواهش نفس ... است

من و تو فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه پیدا نشود بلکه نزاعی باید در بین خلق واقع
نشود مثلاً اثر بگوییم باید معصیتی در میان خلق واقع نشود از تو می پرسم خوب تأمل
بکن مردم بو اهمه اینکه سلطان مطلع شود با همسایه و دینق لعهمد مرتکب زنا
و سرقت مثلاً نمیشوند اما با وجود یکه خداوند همه جا حاضر و ناظر است میکنند
اعتقاد داری چرا بکمال آسوده گی مرتکب میشوند انصاف بده چه میگویی ایرا
هم بدان که اگر خواهی توجیه بکنی و جواب نیش عوملی بدهی من از تو بهتر
میتوانم جواب بدهم و از تو بهتر مطلع اینکه سهل است بلکه از روی اخبار
و احادیث بوجهی جواب میدهم امادر واقع هرچه بگویی جواب نیست
بلکه بگویی ورق خوانده است چونکه بنای انصاف و واقع است لیکن این
را هم بدان که بعین قدر قد تدین و تدلیس علی الظاهر بر مردم اطلاق مسلمان
میشود و مال و دم ایشان محترم است اما کلامیکه سلیمان نسبت میدهند
فراموش مکن اگر این را بتنهایی از صراط گذشت خیلی خوب و الا دم سلن هم را
توضیحه چه طول بدهم بلفظ بگویی من ایمان بخدا و رسول دارم بالحمد لله
که مسلمانم و همه وقت مشغول عبادت باشی و سوا از یاد بکنی تأثیر بتو را

سه مرتبه باب فرو کنی مدام لب تحرک باشد مستمراً بر تو مردم بکری و لا نکس
کافر است و الا فاسق است و هکذا امثال در واقع بدد من بجو ورد
حکایت بلعم باعورو عبادت ابلیس مشهور است معروف فرض کن خدا نخواسته
در بین کفار بزرگ شدی با عز از بت پرستی مذهبی با همه وقت مطالب
طبعی شنیدی یاد رمین طوایف مختلفه دیگر بودی اطفال این طوایف
مختلفه مثل یهود و نصاری هم الحمد لله میگویند که در مذهب حقه
بودند و بزرگ شده اند اگر با وجود این فرض ایمان بخدا و رسول دارای
هم بالله و الناس دعا دادم و الا مکری بکن از این مقوله بس است چه
بگویم توفیق از خداوند عالم بخواه که مدرک کلیات باشی تا جمیع اطراف
مطلب را درک نمایی و الا جزئیات غیر متناهی است هرچه شرح شود
و گفته شود باز اکثرش باقی میماند و مطلب تمام نمیشود توضیحه الذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا را نصب عین داشته باش و مراقب و
مواظب احکام شرع باش هلبته خود را مشابه بندگان خدا نما بجهه اینکه
من تشبه بقوم فهو منهم اخر الامر انشاء الله بمقصود خواهی رسید خوب است توضیح
این مطلب را در ضمن مثالی بنویسم که این مطلب و مطلب دیگر بلکه مطالبی
انشاء الله معلوم شود ملتفت باش اگر بر مثل طفلی در میان راه و معرعام

ورای عرض ... نور چشم
در وقت امراض مسریه
از قبیل طاعون و وبا مثلاً چه قدر
جد و جهد دارند که از شهر مرض دار
کسی بشهر دیگر نرود و کسی نزدیک
مریض نرود چه جواهرات و دیگر
افکار میبرند گاهی شنیده ام مریض را
بزور تلف میکنند لباس و اثاث
البیت او را میسوزانند که مرض بجای
دیگر و کس دیگر سرایت نکند و حال
اینکه مادر و فرزند یا دوست که یکی
مبتلا نشود دیگری از اول بروز مرض
شب و روز او را در بغل میگیرد و پرستاری
میکند خوب است بگویی این حکایات
مخالف حلاف قوت است
بجهه اینکه در اوان شدت و عموم
مرض بعیادت همین بیمارها
میروند و اگر بگوییم بود بطایفه
از جان میگذرند خیلی بعید است
باری باین قواعد که مسلم است
بخصوص گرمها و کردهها که در

افتاده واحتمال تلف دارد ایا بر صیادی با مسکین ادمی تلف شود تعیین است
من و تو بلکه هر شئی القلب او را حفظ خواهد کرد بلکه اگر لطل کا فراهم باشد
و اگر جوانی باشد و اگر اسباب تلفش موجود باشد و تو بتوانی دفع کنی بطریق
اولی و اگر طوری باشد که نتوانی محزون خواهی شد و افسوس خواهی خورد و
هم چنین هر گرفتاری را بتوانی دفع گرفتاریش را مکنی خواهی کرد بخصوص اگر استغاثه
کند و طلب فریاد رسی نماید پس اگر حالت تو در مردم چنین است پس چرا مور و ها
و حشرات را شب و روز بپای مالی و هیچ ملتفت نیستی که اکثر اینها جان دارند
طفل دارند جوان دارند پیر دارند خیلی ملتفت باش نخود بگو بنویسم اگر اهو
یا مرغ در بیابان ببینی چرا بقدر امکان اسبابی فراهم می اوری او را صید
نمائی و ذبح کنی بخوری یا بخوری و اگر حکمت بباشد غیر او را صیادی که او را
صید کند این معلوم شد حال بگو چرا اگر اهوئی یا کبوتری یا گنجشکی پرورد
و عادت نماید همیشه در اسباب حفظ او میکوشی و هر چیزی که مناسب مزاج ان
حیوان باشد فراهم میاوری پس ملاحظه اگر یکی از اشنایان بخواهد اذیت نماید
او را منع میکنی و اگر منع نشد پس تا اشنائیش بر صیادی اگر در عرض اول کسی او را
ملتفت نماید چرا این حیوانات را تلف میکنی و اذیت میکنی اینها طفل دارند
جوان دارند اعتنا نمیکنی بلکه بحرف او میخندی و در عرض ثانی اگر کسی بگوید

این

این کبوتر را باید ذبح کنیم شاید اینها از برای خوردن است هم چنین اعتنا نه
میکنی اگر بخصب بچه نوشتم در حبلبد حرمت طلب ابالابیر و شاخ و برگ قرار چه و
اگر کسی این تو پرسید که خداوند عالم که ارحم الراحمین است با میگوید هر حیوان
انبیا با امام عصر عجل الله تعالی فرجه ببین دفع هم مبتو چرا مادر رضادان که هر چیز
خدا را خواند که حوائش شفا داده شود و دفع مرض او نشود چرا نشد با معجزه و لا
مطلب هر قدر رسیدگی شدم با امام غایب عجل الله فرجه نباید نکرد جواب
شانی بده خلاصه حرف یک کلمه است بقول امثال من و تو باید مرد و
باد بهپناه مرد ادمی زاده طرفه معجونی است از ملایک سرشته و ز حیوان
گر کند میل ان شود پس از این ور کند میل ان شود به از ان تصور و
تم این مطلب انجوی که منافات ببعضی چیزها نداشته باشد بسیار
مشکل است ان شاء الله با عانت خدا اسان خواهد شد باید تشبیه
باشی که گفته اند مثل از وجهی مقرب و از وجهی مبعد است و رب اشرح
لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی بمحمد
و اله الطاهرین الشان اگر شدی مطلب فهمیدن و خدا شناختن
بر تو اسان خواهد شد و فرمیر که واضح است ترک خواهش نفس است
و هم چنین علامتی که بوجهی این هر دو یکی است بجز مبر نکرده که گاهی

میان آنها بدرا این ها معلوم کردند و بهم مرضها را از زیادتی در بحوم ا(نها)
میدانند معروف شروحا در کتابها دلشه مشهور است که با این قواعد مسلمه باید احدی از صحرا نشینان و انها یکه در کوه و در تلال و جزایر مسکن دارند یک ایک خلد صحیح نباشند دیگر طبیبی نرسند و حال انکه اغلب بیطبیب تر سند و اغلب ایشان زنده سالم و توانا [illegible]

و ما بعدن ایجاد و غیره و بهمه را راس می اورم بعد از معطلی و زحمت گویا این بیم می کشم و این فقرا بقدر اسباب رمش امان و بیرون می اید گویا ایجه باید خوال خالی میانه بهم باید و حوال خالی میانه غم ذکرم از این اغلب اوقات جاع ذکرم حالت نافهم که از ما در متولد شدم دارد کار خیانت متغیر میشوم که میگویم کاشکی وقتی قابله نافم را ابد این را هم میبرید و این خجلت عل الراحم نمیکشیدم ندارند

[illegible]

میشود که شخص محض توجه بخداوند بمقصود میرسد و معانی کلام اشعار
که عقلا و ارباب فهم و ذوق میگویند که تقریری و گفتنی نیست محض شنیدن
نمی فهمند و کیفیتی نماید که گاهی میشود که هرچه تصور و تفکر میکنند
نمی فهمند بلکه اگر بوجهی تقریر هم از برای او بشود نمی فهمند بلکه میشود
ملتفت نمیشده باشد و حال نمی فهمند بسببش حب علایق و ترک علایق است
مجمل نوشتم نوشته شد بتمام و لطیفه هم از خداوند عالم عنا خداوندا همه
موا اعلام و ختام نماید بمحمد و آله الطاهرین نکته این طایفه که ایمان
بخدا و رسول بعید و معاندند ادند حالت ایشان واضح و معلوم است
انهائی که دارند بطریق کلی ایشان هم دو قسم اند یک قسم که از روی اجتهاد
و بذل وسع و در روانع تحصیل معرفت نموده و قولشان مطابق فعلشان است
بغیر از اطاعت خدا و رسول منظور ایشان چیزی نیست و هیچوجه اعتنا
بدنیا و اهل دنیا ندارند حالت ایشان هم در واقع معلوم است
لحول الهم و حسن مآب اما قسم ثانی هم باعتباری بر دو قسم است طایفه از
ایشان محض لفظ مثل من و تو خداوند عالم بحق محمد و آل محمد من و تو را
و هر کس که ابتلا مقصدش این است که خدا و رسول را بقدر امکان بشناسد

و اطاعت نماید توفیق دهد و محفوظ بدارد علم با عمل عطا فرماید با بقا
و نظر مردم میگویند ما متعبد بشرع و مطیع خدا و رسول هستیم بلکه
همیشه در صدد حفظ مسائل و احکام شرع هستند بلکه همیشه علاوه بر
مواظبت واجبات شرعیه مراقب مستحبات بخصوص مستحبات شایعه در میان
مردم بخصوص مستحباتی که مردم مرتکب آنها را مقدس و اهل ایمان میدانند
با تشییع جنازه و عیادت مریض و زیارت عاشورا و گریه در مجلس تعزیه سید
الشهداء ارواحنا له الفداء بخصوص در مجالس معتبره بقدر امکان ترک نمی
کنند در وضوء و غسل و نماز کمال احتیاط را می کنند و اگر بیچاره سهوا
خلافی بکند با عرف ایشان اعتنا نکند بدون تامل تفسیق و تکفیرش می
کنند اینها من باب المثال بود خود ملتفت باش و ترک جزئیات این مطلب را
بکن خلاصه این طایفه را در ظاهر مسلمان بدان عرض و مال و دم
ایشان محترم است اما اگر در خلوت با ایشان رسیدی سلامی از من
با ایشان برسان و عرض کن مولوی این احتیاط را چرا در حق الناس نمیکنی
اهتمام شارع در آنها که بیشتر است چرا آن مرحمتهای را که مردم ملتفت
نمیشند عبادت نمی کنی و هکذا چه بنویسیم که در سابق بنحوی اشاره شد
که در ظاهر اگرچه مسلمانند و مورد ایراد واضح نمیشود واقع و ایمه

علیهم السّلام با امثال ایشان معاشرت نمی نمودند اما در واقع اهل
تدلیس و تابع ابلیس اند طایفهء دیگر مانند بوجه کلی اشخاصی هستند که
ادعا میکنند تا بحقیقت رسیده ایم و واصل بحق جل شانه شده ایم کلمات
موافق ادعای خود دارند نظماً و نثراً ملاحظه کن کتاب مثنوی ملای رومرا
و کتب شیخ محیی الدین اعرابی و کتب غزالی و هکذا آنچه در این خصوص نوشته
شده معروفست این چند نفر که ذکر شد چون ایشان را ندیده ام و حالات
ایشان بخصوصه تا معلوم نیست بوجهی روی سخن با ایشان نیست روی
سخن الان با اهل زمان خود ما است که این ادعا را میکنند و اشعار
و کلمات سابقین را میخوانند و بعضی هم از خود رطب و یابس می بافند
و بمقتضای مجلس و ندیم مناسب خوانی میکنند بنحویکه جلی نظافت
میخواهد که شخص مفتون اینها نشود گاه گاهی میشود که احادیث
ضعیفه و موضوعه مطابق مدعای خود ذکر میکنند مختصر بیانات
شیرین و نفریات خوش آیین دارند گاهی ادعای اطمینان خود را بگوشه
چشم و ابرو و نگاه کردن بسقف و آه کشیدن و سر بزانو گذاشتن
و سکوت کردن می نمایند باری افعال اعمال ایشان بحصر در نمی آید
اگر صاحب شعور و زیرک باشی حاجت بتفصیل نیست انشاالله در این

خواهی

نورچشم یکی گفت که من صورت
زنرا که می بینم انزال میشود دیگری گفت
که من صورت زنی را که می شنوم انزال
میشود دیگری گفت که من لباس زنرا
که می بینم انزال میشود دیگری گفت که
من از ضمیر مونث و اسم زنی که در
جائی میاید انزال میشود پس از غر
که حق او است چه تعجب و ملاهی
اسناق و بیابان نشین شب و روز
زن و مرد و پسر و دختر با هم محشور و
هیچ کار شان علیحده اما نگاه در مقام
انیت و تزکیت شده اند و
یکه لذت عبادت برده اند
مقام دیگر دارند بلکه تعریف خدا
دارند باری چه قدر گفت گو با تو
صحبت حیات لحق را بدان
موارد الفهم بر عدد اخبار را ایراد کن
و حدیث این حضرت من دنیاکم ثلث را
بیا انکه
چنان که یک جامع اهل آخرت
بقدر هم دنیا طی مرکند این
لحن را بنظر نگر که مصداق من نوا
قبران عنو تواوانع میشوند /

خواهی کرد باری این حکایت معروفست که شخصی اصفهانی با جای دیگر
با عربی شروع نمود بصحبت داشتن بزبان عربی اما هیچ چیز نمیدانست
بلکه کلمات بزبان خودش با سلوب عربی میگفت شخص عرب هر چند
کوشش داد دید نفهمید چه میگوید اما دید که بسیار شبیه بکلام عرب است
بالاخره طاقتش طاق شد و دلش تنگ شد رو بان شخص کرد و گفت لسانك
لسان العرب اما انت ولد الزنا هر وقت این اشخاص را دیدی و کلمات
ایشان را شنیدی و مواصفت ندیدی و نفهمیدی از اینجا است باد
باور مکن بزبان و تقریرات مثال اهل الله مثلاً اما انت فلان
و مناط در تمیز احکام شرع است و پیروی شارع انبیا باید نمود خود
ریاضت و عبادت شیطانی بهیچ کار نیاید خودت میدانی بندگی خدا
سبب قرب بخدا میشود و بندگی شیطان بشیطان و قرب بهر یک
بعد از دیگر است خلاصه اشاره باین مطلب از این بیشتر خلاف
وضع این نوشته است نورچشم بدان طایفهء دیگر بالجاظی
داخل در بعضی از این طوایف هستند و بلحاظی خارج حالات ایشان
خیلی نقل دارد بالجاظی میشود گفت از جمله لامذهبها هستند
با اهل هر مذهبی که برسند تمسخر و استهزا میکنند بمذهب دیگر

کسی رسید
... حضرت ... که بغیر ما که اشرف
اینجا است خدا و از عالم او را
حبیب خطاب فرموده و حضرت
علی را روحی خطاب فرموده مقام
روح که اعلی و اشرف است جواب غرض
و علمی و حکمی نمیخواهد اسم جواب بفهم
عوامی بد اهمیت کفتم علی الحاله جواب
شما این است که شما هر وقت حبیب
خود را می بینید یا کاغذ با و مینویسید
میگوئید یا بعنوان کاغذ می نویسید
روحی فداک الحق الحمد ان شخص
گفت لحق خدا از این جواب حظ کردم
حالا تو و باقی بچه ها چه میگوئید باز جواب
آمد بس است

گفت در آسمان ...
چون ... حضرت ... در آسمان ...
حضرت ... بجواب ...

کوش بحرف اهلی عمد هند وبامضای وقت بصاحب مذهبی که برسند
ادعای هم مذهبی مینماید بلکه حالت اشنائی ایشان هم بهمین طریق است
درحضور هر کس تمجید او میکنند ودر غیاب مذمت اگر بخواهی بدون
مراوده فی الجمله بصیرتی بمذهب ایشان بهم برسانی کتب ورسائلی
که در اینخصوص نوشته شده است ملاحظه نما من جمله کتاب ملل ونحل
وکتاب دبستان المذاهب اگرچه من کتاب دبستان المذاهب را ندیده‌ام
بوجهی از کتب ضلال میدانم خلاصه با این اختلافات وحوادثات روزگار
وامر معیشت ودورنگی ابنای زمان باید پناه برد بتوسط محمد وال
محمد صلی الله علیه وعلیهم بخداوند عالم یا رب لکل عسر ویسر یارب
از زلت خاطی فلا تزدلنی من سنی مواهبک خانبا یا کریم یا کریم
برحمتک یا ارحم الراحمین نوزدهم اختلاف بین احادیث از
خود احادیث رفع میشود تا تفحص نکردی مشتبه نشوی اگر نفهمیدی
از اهل علم سوال کن اهل علم وتابع شرع انور را بشناس که بسا هست
که اول امر خود را بشرع منسوب میدانند وبطریق شرع فریفته
مینمایند وقتیکه ملتفت شوی دین از دست رفته مثل اینکه بعضی
ظهار تقدس میکنند وحبال از فریفته خود میکردانند وبهانه از امر

بمروز

معروف ونهی از منکر خوانده مومنین ومومنات را خراب میکنند
عمل ایشان همیشه جرح وتعدی تاراکت مردم است مختصر اینواسطه جلب
منفعت وخیال ریاست مضایقه از تلف شدن عرض ومال مردم
ندارند مثلا سید فقیر را روی دست میگیرند وچند نفر دور ش جمع
میکنند واین میگویند این مرد این قدر فقیر وحقش در دست فلانکس
بروم ونبم وبگیریم امداد روا نیست سید بمیرد وبلا خطره اب بخوهد چند
داد این گفتگوها شرحی دارد وشناختن این اشخاص مشکل است باید
شعور داشته باشی وعمل این اشخاص سبب شده است که اگر در واقع
کسی بخواهد امر بمعروف نماید ممکن نیست باری خداوند عالم ما را از شر
شیطان حفظ نماید این مطلب را هم بدان که من ملتفت بعضی از این
اشخاص بودم بالاخره عبرت مردم وخسر الدنیا والاخره شده اند خلاصه
بعضی از مردم بعضی از احادیث را در گوشه وکنار میخوانند وسرحرکت
میدهند ودر باطن اظهار چیز فهمی مینمایند اگر نفهمیدی واضحتر
بگویم گفتگوی من وتو خیلی مشکل شده است چون بخوی با تو گفتگوی
خواهم بکنم که زبان من وتو باشد وچیزهائیکه بنظر بدرمی اید بلباس
در بیاورم واز هر جزئی توپی بکلی ببری مقدمات کلام را سقطی کنم

وان صد کلمه اکتفا بیان کلمه میکنم خلاصه صاحب ذوق باش و نفهم که
ایراد وارد نسازی و خلاف نفهمی باری بعضی از مردم در وانع منکر
پیغمبر هستند مثلا میگویند این حدیثی که جناب رسول حسنین را
در دوش مبارک سوار نمود که شرحی دارد یعنی چه با اینکه جناب سید الشهدا
در هدی زانوی ان حضرت بود و ام سلمه میخواست ور دارد فرمودند که
قطع مکن بول نور چشم مرا که این حدیث هم با ختصار نوشته شد یعنی
ذکر اینرو حدیث من باب المثال بود و همچنین کشتگوهای در غزوات
و اصحاب و هم چنین باقی ائمه علیهم السّلام مدانکه انبیا و اولیا علیهم
السّلام مکلف بظاهر هم بودند و ملتزم بودند بلوازم بشریت و در
بعضی موارد بحسب حال مردم و مخاطب رفتار میکنند ادا شتند مثلا
اگر بخواهند بشخص ضعیف العقل حالی نمایند که من این دو نور دیدگانرا
یعنی جناب حضرت امام حسن و امام حسین دوست دارم و نسبیاً در
قرب و منزلت دارند هر چه بفرمایند این دو نور دیدگان گوشوار
عرش خدا هستند و آقای جوانان اهل بهشت هستند مثلا مطلب
خالی او نمیشود و لازم بود بر انحضرت که مراتب ایشانرا بهر کس ذکر نماید و
برساند بعثت علی الابیض و الاسود و نوعی از همین قبیل است اسلامی

جناب سید الشهداء بانواع مصائب که هر کس دلش بمصیبتش بدرد
اید و باین جهت داخل بهشت شود همین قدر کفایت کرد اگر بفهمید
طوبی لک و الا انخداوند عالم بخواه و از همین قبیل است فرمایش
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با نشخص که منکر معاد و عالم آخرت بود
که قریب باین مضمون فرمودند که اگر معادی نباشد حال من و تو علی
السواست و الا طوبی لنا و ویل لک باری مطالب غیر متناهیه را میجوئی هم
باشاره بفهمی و بتوفیق خداخواهی فهمید نور چشم کج بحثی و جهل
و حق را موقوف کن انبیا و علما و غیرهم از دست صاحب این اوصاف
شکایتها و حکایتها دارند علیک بالتتبع شنیدم که حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام راکسی دید که میگریخت عرض کرد یا نبی الله چرا
تعالی الکمه احیا و اموات و ابرء و الکمه و ابرص و غیرهما در رشت شماست
فرمودند ازدست احمق میگریزم و شکوه امیر مؤمنان در این باب
معروفست که افلاطون حکیم هر وقت ترکیب ادویه کثیر الفایده می نمود
حکم میکرد از جهة این مطلب تازه و اطلاع مردم شادیانه و نقاره
میخواستند یعنی فرمودند نقاره بکوبیند از زون تا زبانی اوقات
سوال نمودند باز چه امری تازه و عجب واقع شده است فرمود کج

اسرونه حرف مرا کوش داد و تصدیق مرا کرد خلاصه شب جهل مرکب
شب پره دارد که از کوری هنر پیراسته شد اکر سند دمی بلند
معنی جهل مرکب اکر میدانی که شخص نداند و نداند که نداند بلکه
ادعای تمام بکند معروف است که دو نفر رفیق در بیابان میرفتند
با یکدیکر کفتند صحبتی نداریم که راه رفتن برما معلوم نشود یکی
کفت اکر خداوند عالم دولتی و وسعتی عطا فرماید کوسفند
زیادی میخرم که منفعت و برکت کوسفند زیاد است دیکری کفت
اکر خداوند عالم وسعتی عطا نماید صیادها را جمع میکنم و پول
بایشان میدهم که ببرند در بیابانها کرک و پلنگ صید کنند
کفت چرا کفت بجهة انکه میان کوسفندهای تو داخل کنم که همه را
پاره نمایند بخورند مختصر این دو رفیق محض این کفتکوهای خیالی راه
رفتن و صحبت کردن را قطع کردند و شروع نمودند بمجادله و مخاصمه و فحش
بیکدیکر دادند پیرمردی چند الاغ شیره بار داشت بایشان
برخورد سبب منازعه را پرسید کفتند تو محاکمه کن بین ما
پیرمرد فکر زیادی نمود بعد سر خیکهای شیره را باز نمود و بر
زمین ریخت و کفت خون مثل این شیرها بریزد که هر دو شما

چه بنویسم در این نسخه کتابها شنیده ام معروف است از علما و فقها و الحمد لله ذکر کرده اند از حضرت علی علیه السلام شخصی را دید که صید میکرد فرمود اکر توانی صید کنی کاری کردی ما صید کردن نقل ندارد

بی عقلید خلاصه تا کی بکویم بنای نوشتن این کونه چیزها نیست و از
هر کونه مطلبی کتابها تصنیف شده است مقصود این است که باین چند
کلمه نوشتن انچه نوشته اند و کفته اند علمای نحو کان بعضی بتوحید
نشنیده غیر از علوم متعارفه که مقدمات اجتهاد هستند بلی چیز
دیکر هست که خداوند عالم باید عطا فرماید این کفتکوها من انشاء الله
سبب خواهد شد بصدقه سر محمد و ال محمد طالبان مطلب شوی و
خداوند عالم انشاء الله عطا خواهد فرمود تا چاره میدانم که بعضی از
اشارات را نکرار نمایم موعظه بیا تا کرمی صاحبت را از دهر بکشا
بشرط انکه نمانی بکج طبعان دل کودش تو بنده خدا و صاحب لطیفه
ربانی و نور الهی بشود رسیدن این مطلب میان کسی ملتفت نشود
باشد که همه مردم مطلقا فایده ندارد بلکه ضرر دارد در اخر
حدیث معتبری دیدم قریب باین مضمون که صادق ال محمد صلوات
الله علیهم فرمودند که اکر کسی کوهری داشته باشد و مردم
کمان بکنند خزف است بان شخص چه ضرر دارد و اکر شخصی خزفی در دست
داشته باشد و مردم کمان بکنند کوهر است بحال ان شخص چه ثمر دارد
کاری بکن که بنده خدا شوی و ربط بعالم اخرت پیدا نمائی این دنیا

اکر از عوالم عشق رعب بکویم همه شرر نقص بدنیم
بشنوکه میخواهی اکر زنان بکنند مردم مطلع نشدند
مالدارست بعد کفت میخواهم عاشق شوم
مردم بکذارند اکر از فواید قناعت بکویم شران
کسی است که هر جا رفت
بل بیکرد دکر خود را در میان بول ان
زن فرو میبرد و میکفت چون بکو
دست رس ندارم بابکه نشست
قناعت می کنم اکر از ثمر عزلت در این
زمان بکویم حکایت ان روباهی
شود مرغ از توی ده کردش سر
بصحرا کذشت سکها بعقب او افتادند
و دزبانش کردند مرکفت دست از ضم
بردار ریه سکها هم خیال عزلت دارم
دو مرتبه میان شما کواهم امد

فاخذ بجز بخو باشد میکنند و بدان که اگر مید خدا شوی بجز بخو که بخو بطور بخواه تو دنیا میکنند فراحد فاذ بکلیهما قد جمع الدنیا مع الاخرة مختصر مردم داری و معاشرت و مراوده با مردم را مقدمه خدا پرستی قرار ده نه اینکه اظهار خدا پرستی را بجهت دین دار برا مقدمه دنیا داری قرار بدهی که خدای نخواسته خسر الدنیا والاخرة خواهی شد ذلک هو الخسران المبین ما بر خط و خال دوست حیران زاهد بخیال اب و دانه فریب نفس را مخور و با بغال اهل دنیا اعتنا مکن امر بسیار مشکل است اما منت از خداوند سول بخواه بدو صد خوش سدا زده چون بزدم کرم ادم خاکی بیکی دانه زدند حکیم هر چه میجوید محض حرف بزنم و شبیه بکلیات بعضی بنا شد نمیشود میترسم بعضی بعض کمانها کنند و بعض الظن اثم را فراموش کرده باشند خداوند عالم ما را از شر مردم بلکه از خطورات قلبیه ایشان محفوظ بدارد بمحمد واله افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر خداوند شاهد است که بتو هم باتوهم محضا لله گفتگو میکنم هر که در جود حاضر و غایب شنیده من در میان جمع و دلم جای دیگر است اگر چه چشم مسافر که بر جمال تو افتند عزیمت ...

زنی از حمام بیرون امد دختر سه چهار ساله خوشگلی همراه داشت ان دختر را شخصی گرفته شروع کرد بوسیدن و بو بیدن زن تعجب کرد سوال کرد چرا این قدر میبوسی گفت خانم بجهت انکه از فرج تو بیرون امده زن گفت ای درو غگو اگر راست میگوئی این دختر سه چهار سالست از فرج من بیرون امد البته رفته برو ذکر پدرش را ببوس که یکی دو ساعت قبل از فرج من بیرون امد لا حول ولا قوة الا بالله علیک بالصدق والصحة والتوکل والعزم والعادة علت بعین علم ان ذلت است ورلو بدرای زنه ان علت است دامروز التفاتر خوب است اکنون که از اول شب تا صبح از برای او حکایت لیلی و مجنون و شدت عشق ایشان نقل میکرد تا صبح پرسید که اخر نفهمیدم لیلی مرد بود یا زن اگر چه از تو کمال حقیقت این سوال را ندارم سر حرکت میه هر که هر چه بگوید مثل فهم ملک پیش

بلد سود با فی من انما اموالکم و اولادکم فتنه نمیدانم کرم شده ام چه نقل است خداوند عالم حفظ نماید راستی گاه گاهی میگویم کرم شده ام معنی او بزبان من و تو میدانی چه چیز است شنیده میگویند فلانه کس در فلان مجلس خنک شد مقصود ایشان این است که بجهت خلاف قاعده که از او سر زند عمدا یا سهوا یا بواسطه الحوار اهل مجلس طوری شد که نتوانست مطلبش را تمام نماید قطع کلام کرد و سکوت اختیار کرد این مطلب فی الجمله معلوم شد کرم شدن ضد این مطلب است یعنی شخص طوری بشود که از قد میکه لازم است بیشتر صحبت بدارد چیزی در بین کلام خود بگوید که نباید بگوید باری این مطلب کرم شدن و خنک شدن خیلی اطراف دارد و ابتدای عظیمی است خنک شدن نقلی ندارد اما شخص باید بسیار ملتفت باشد با عانت خدا که کرم نشود و لطف رد بنوی و احزوی گرفتار شود خداوند عالم حفظ نماید بمحمد واله و بدان کرم شدن در هر چیز نسبت بخود ان چیز است و خیلی دقیق است اگر بخواهم امثله و جزئیات از این مطلب را بنویسم بجائی نمی رسد مختصر اگر مرتکب هر امری بشوی اگر چه تکلم بیک کلمه باشد و عاقبت او را ملاحظه نمائی اگر چه در جای خلوت باشد و در نزد رفیق شفیق صدیق باشد کرم شده همین قدر بدان در همین صحبتها که با تو میدارم فی الجمله کرم

شده ام اما چون رضای خدا دادر این میدانم خداوند حفظ خواهد نمود

نور چشم حال که سخن باینجا رسید بدانکه در هر زمانی و در هر مجلسی و در

پیش هر شخصی طوری گفتار و رفتار مطلوب است که تفریع بر نیست

که من بگویم در فلان مکان چه جور صحبت بدار و با فلان کس چه نحو

رفتار کن و در فلان وقت چه چیز مناسب است بجهت اینکه اولا من علم

غیب ندارم و ثانیا فلان مکان و فلان شخص مثلا حد و حصر ندارد

و ثالثا بگوئی میگویم نزد فلان برو و فلان مطلب را بگو و بسیار تاکید

میکنم و حال آنکه وضع آن مجلس طریق دیگر شده یا وقعه اتفاق افتاده

که آن مطلب را که من تاکید کردم نباید بگوئی بلکه باید سکوت نمائی

یا بنحو دیگر مطلب را بگوئی مختصرا باید از خداوند عالم بخواهی که فطن و

صاحب ذوق سلیم شوی خلاصه هر قدر که داری بکنی که مورد آزار

مردم از جاهل و عاقل واقع نشوی آسوده خواهی بود و بفراغت

بال مشغول عبادت الهی خواهی شد و این مطلب هم مشکل است

مگر باعانت خدا اگر طوری شود که نه شیر شتر و نه دیدار عرب

یعنی بقدر امکان معاشرت را ترک نمائی الا بقدر ضرورت بسیار نسبت خوب

فر من الناس کفرارک من الاسد الوحدة خیر من جلیس السوء خدا اند

عالم

عالم ما را بوجودش آشنا و از غیر خودش بیگانه ما را بوجودش محتاج و

از غیر خودش مستغنی نماید بمحمد و آله الطاهرین نور چشم

با اینکه خلاف طبع مردم بدگوئی هم را بانواع مختلفه میکنند

بسیار ملتفت باش که محض هوی و هوس بدگوئی بندگان خدا را ننمائی

که علاوه بر اینکه باید از زادیت و عیب جوئی ملتفت کان خدا نیست خصوص

محض قول مردم یا بدلیل عوام مثل اینکه میگویند تا نباشد چیزکی مردم

نگویند چیزها یا اینکه فلان کس مقدس است تا چیزی نه بیند یا نه بیند نه

میگوید یا اینکه فلان که درباره فلان حرف میزند باید صدق باشد

چون شب و روز با او است با همسایه اوست یا برادر اوست یا فرزند او است

یا همیشه بعزیمتا او را میکرد خلاصه این مطلب هم شرحی دارد که لا تعد

ولا تحصی نظر بعمل انبیا و اولیا نما ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی

الذین آمنوا فبشرهم بعذاب الیم تا توانی عیب مخلوقات مگیر هر که عیب

خویش بیند از همه انبیا بالاتر است چون مردمک دیده بباید بودن

دیدن همه کس را و ندیدن خود را مختصر اخیر دنیا و آخرت اگر میخواهی

بدون لزوم شرعی و رضای خداوندی متعرض بندگان خدا مشو و هفت

امکان تغیر مخور که از دست تو میاید اعانت الشان را بکن و در همه حال

رضای خدا طالب باش و اگر کسی بتو بدی کند تو با او و اگذار این مطلب

عیب موارد مختلف میشود و دو نوع است **نور چشم** حال که شب است

مخلوت است و من هم فی المجلس کرم شاه ام بابت صحبتی ندارم که بوجهی مؤید

مطلب سابق باشد و مفید مطالب دیگر باشد بدانکه من زمانی که در مکتب

بودم و تا چند سال بعد که هنوز هوی و هوس نداشتم در عین خلطه

و امیزش در همان حین که با بنای زمان مشغول لهو و لعب بودم بلکه

کاهی میشد که بسبب ارتکاب بعضی بر بعضی لعوبات مرتکب میشدم

در همان حین عالم انانی میدانستم و رو بخداوند عالم و اخرت داشتم و جلوت

هم همه خلوت بود و اگر بملاحظه هم وضع عالم را داشتم کسی ملتفت

نبود و کمان میکرد که خوش وقت تر از من کسی نیست اطفال هم مکتب

خلی از من بدیده همت می بستند و با خود بد می کفتند و من از انها

چیزی میدیدم هیچ نمی کفتم مختصرا حالتم جوری بود که غیر از خدا

پرستی و رضای خدا و فکر عالم اخرت خیال دیگری نداشتم در عین خلطه و

امیزش اعتنا باحدی نداشتم و دنیا را سراب و حالات طالبین دنیا را

خواب میدانستم باری غرضم مطلب این بود که هر کس خیال بدی با من

داشت بر بدی کرفتار شد هر کس هر مطلب داشت که بمن اظهار میکرد

نور چشم شب است محض دلکشا دشب

کذرانی با تو صحبت میدارم چون بعضی از

اوقات زیاد کوشش رسید نه و منهم

علاوه بر اینکه کرم میشوم حتی بعضی

صحبتها در خانه دارم بعضی ادعاها

می کنم اکر نوشته ما بعضی دیدند و

کفتند ما که فلانه کسی بود هم وقت هر

بنم خیال میمی بلکه دو چیز با ازهم

نمیتواند سوا کرد این ادعا یعنی چه

در جواب حکایت ان کنجشک که با

جفت خودش صحبت میداشت در بین

صحبت کفت چه خیال میکنی اکر بخواهم

تخت سلیمان را بهم بزنم میتوانم ناباور

حکایت بکو والعذر عند کرام الناس

مقبول و اکر از باب مزاح بزبان

حرفی بکوئی مرد و حرف زده لیک با

کسی که شناخت عیب ندارد

نور چشم هر که شب را [illegible]

روز قبل [illegible] رسید شب زنده دار

باش ما متوسل شب زنده دار

شو نظم امورات دنیویه و اخرویه

شب زنده داری است دعای نیمه

شب رفع صد بلا بکند ولی از بعضی

شب زنده داران احتراز نما که

از شب زنده دار خون مردم میخورد

زنهار از مردم شب زنده دار اندیشه

کن این شب و روزی که میگویم اعم

از شب و روز متعارف است یعنی هر

خداوند عالم او را بمطلبش میرساند بالبت قومی یعلمون بما

غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین خیلی کرم شدم نمیدانم چه میگویم

خداوند عالم بحق محمد و ال محمد شما و ادره همه حال محفوظ بدارد

لیشیب ابن ادم و تشبب فیه خصلتان الحرص و طول الامل

فیا لیت الشباب لنا یعود ان قدح بشکست وان پیمانه ریخت

نور چشم کدای میکده ام لیک وقت مستی بین که ناز

بفلک و حکم بر ستاره کنم دنیا در هیچ عمل مکن مگر بدوستی

محمد و ال محمد و در مصیبت ایشان و در اعانت بر بندکان خداوند

که بوجهی عیب ندارد هر کس شعور داشته باشد و منصف

باشد راهی بخدا و اولیاء خدا خواهد داشت کفته شد

دل هر ذره که بشکافی افتابیش در میان بینی و ما

من شیء الا یسبح بحمده هیچکس پیدا من ترتیبت امادیکران

بدنعل داده و مادر افتاب اذا حتیم اگر دنیا حادث

نمی بود با تو صحبتها میداشتم کفتکوی این درویشان بود و نیز

با تو ماجرا افتاده داشتم خواست بکوئی خوب شد که قصد ش

کردند ان شاء الله تعالی خواهی فهمید که مقصود عرفان باقی نیست

و استغفر

از ذکر خدا و اولیا و اولی

نور الشیب [illegible] در هر وقت بیار خدا

[illegible]

[illegible]

اگر چه رشته کلام فی الجمله شباهت رسانند بکلمات بعضی خداوندعالم
حفظ نماید چکنم باین متشبهات میخواهم بتو مینو خداوند نفع اینها
از تو لشود نور چشم عرفان باقی ولا مذهبی بانواع مختلفه است مشتبه
نشوی تا کی این مطلب را مکرار کنم نور چشم مثلا عدول بگویند
محل اعتماد تو هم باشند که فلان مدرسه یا فلان محله بدینی است
بان نشانه مثلا فلان لباس در برا واست یا با فلانکس راه میرود
بعد تو مشاهده نمائی که از همان مدرسه شخصی بیرون امد که همان
لباس در برش بود و با فلانکس معلوم راه میرود بمحض این بود
نشانیها که من باب مثال گفته شد و فرض این بود که نشانی
دهنده صادق و عادل است با وجود این حکم بکفر این کس مکن
شاید کس دیگر باشد و اتفاقا این وقت این لباس را پوشیده
باشد یا با فلان راه رفته باشد چه بنویسیم تا امری بتو مثل افتاب
نشود حکم مکن و بعد از معلومی امر ملاحظه رضای خدا را نما
نور چشم ادم باش عاقل باش العقل ما عبد به الرحمن واکتسب
الجنة بث را انشاء الله خواهی دید محض بنده خدا باش
تا هر چیزی بواسطه نسبت بتو شریف و محترم بشود نه اینکه

احوالست و شرافت و افتخارت بواسطه زخارف دنیوی باشد
از حیوان پست تر است کسی که بواسطه حیوان افتخار نماید
و همچنین نبات و جماد این مطلب اسان بسیار مشکل است
گفته شد تن ادمی شریف است و بجان ادمیت نه همین
لباس زیبا است نشان ادمیت باده از ما مست شد نی ما از
او قالب از ما هست شد نی ما از او نور چشم تصور بکن
جائی را که همه حیوانات در او جمع باشند از شیر و ببر و پلنگ
مار و عقرب خر و اسب و فیل و شتر و گوسفند گاو مرغ و سگ
و خوک و هکذا و تو در میان اینها باشی و بخواهی چاره بکنی که شر
همه محفوظ بمانی اگر تابع درویش مادر کبر باشی بنا بفرضی از شر
مار محفوظ میمانی باقی را چه میکنی اگر تابع هندی باشی مثلا
از شر فیل محفوظ می مانی باقی را چه میکنی اگر تابع فلان صیاد یا
مثلا با فلان ساحر از فلان حیوان محفوظ میمانی باقی را چه میکنی خلاصه تابع
شرع انور محمدی باش و بندگی خدا بکن که از شر همه محفوظ بمانی بلکه
هر کس با تو باشد محفوظ بماند چون کلام ما بیجا رسید این کلام را هم خوب
گوش بده در هیچ جائی اگر کرامتی مثلا شیر بتو حمله کرد با جزئی

لکد زدن گذاشت اگر قرآن برداری و نزد شیر بروی و او را قسم بدهی
با احادیث معتبره در باب حرمت ظلم بخوانی یا حدوث دنیا را ذکر کنی یا عقاب
آخرت را بیان کنی حال صبر یا موعظه و نصیحت بکلام حکما و اهل عقل
نمائی هیچ اثری ندارد و مثل معروف بگوش خر یس خواندن است
و مفید نخواهد بود و اگر غافلی از اینجا بگذرد و عمل او را ببیند تعجب
خواهد نمود و ملامت خواهد ساخت اگر این کلام را خوب
تصور کردی و اطرافش را فهمیدی بقدر امکان خاموشی را اختیار
کردی و از اکثری کلمه هنر نخواهی بود و اکثر ناملایمات دنیا
بر تو گوارا خواهد شد و سر جهاد و قتال ائمه معصومین بخصوص
مولای متقیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خواهی
فهمید و جهت نفرین انبیاء سابق علی نبینا و علیه السلام بر قوم
خودشان با وجود اینکه مظهر رحمت الهی بودند بر تو معلوم
خواهد شد   لطف حق با تو مداراها   چونکه از حد بگذرد رسوا
کند   ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا انک عفو ر
حیم   موعظه   بدانکه خداوند عالم هرچه بخواهد با بندگان
بنا بر نیکی بکو ظلم و تعدی نمایند که هر گناهی را عفو فرماید از حق

حق الناس

الناس مشکل است عفو بفرماید و اگر کسی بنای ظلم و تعدی گذارد
علاوه عالم آخرت در دنیا مکافات خواهد شد اگر کسی را دیدی که ظلم
و تعدی مینماید با وجود این گشایش در امرش واقع میشود مبادا
فریب این معنی را بخوری که این معامله خدائی نسبت با این بنده ظالم نوعی
از خذلانست و در تفسیر آیه سنستدرجهم من حیث لا یعلمون این
مطلب انشاء الله تعالی بر تو واضح خواهد شد کتب تفسیر را ملاحظه
کن و بعضی از همین قبیل است کسانیکه با صفات غیر شرعیه مرتکب میشوند
و بعضی امورات غریبه از دست ایشان جاری میشود ملتفت باش
فریب نخوری بدان اسباب فریب دادن و شخص خسر الدنیا و الآخرة
نمودن بسیار است مثلا یکی دعوی میکند که من کیمیا دارم
یکی ادعای کند من طی الارض دارم یکی میگوید من دعا میدهم خلاصه
همین قدر بدان که هرکس پیش تو آمد و ادعای مطلبی کرد بدان کذاب
است فریب او را هیچوجه نخوری این مطلب بسیار مشکل است و فهم
این مطلب موقوف بتایید خدائی است و اگر صاحب ذوق باشی و
در میان مردم بنا بر غرض کسی باشد و از دست او کاری بر آید حاجت
بگفت و شنید نیست بر خودت معلوم خواهد شد پس تحصیل بصیرت

بنما و بنما خدائی پیدا بکن   چه لست پیش بدیده و دل رخ اینما بدحقت
چه حاصل که هست یکسان بچشم کوران   چه نقش پنهان چه آشکارا
یار نزدیکتر از من بمن است   وین عجبتر که من از وی دورم   قالوا
عزیزک وان منک مقرب   وانت تولم فی الحب حیران   نقلت قد
یحمل الماء الطهور علی   ظهر البعیر و یسری و هو ظمآن   بودر میکده
رندان قلندر باشند   که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی   چشم
دل باز کن که جان بینی   آنچه نادیدنیست آن بینی   آب در کوزه و ما تشنه
لبان میگردیم   یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم   قبر امام هشتم
سلطان دین رضا آنجا ببوس و بدر آن بارگاه باش   یادگور
شدم خداوند عالم قلب تو را بنور ایمان منور سازد بمحمد و آله الطاهرین
نورچشم   این زمین و آسمان یک سیب دان   کز درخت قدرت
حق شد عیان   تو چه کرمی درمیان سیب در   از درخت باغبان
بیخبر   اما این مضامین فریب مخور   هدی الله بنوره من یشاء
کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف
اگرچه شنیده ام که رندی بعد از شنیدن این حدیث گفت این از دو
بدل خدا ماند استغفر الله من جمیع ذنوبی نورچشم بلاغت

دانی و مناسب خوانی و مزاح گوئی اگرچه مرغوب و مطلوب است اما
حرمت بزرگتران خود را همیشه مراعات باش بخصوص اگر آن بزرگ صاحب
کمالات نفسیه و اخلاق قدسیه باشد و با تو گاهی مزاح میکند و شوخی
می نماید تو تجاوز از حد خویش مکن که خیر دین و دنیا در این است
و این مطلب هم بحسب زمان و مکان مختلف میشود ملتفت باش و بدان
بعضی از آیات قرآن و احادیث و حکایات در بعضی از موارد بسیار مناسب
است و در مواقع خلاف احترام میشود اگرچه بسیار پسند اهل مجلس اتفاق
افتد چون عالم حادثات است احتراز کن این مطلب هم باز بحسب مقامات
مختلف است و اگر غفلة مرتکب شوی در مواقع تائب باش و گاهی میشود
که بواسطه بعضی خیالات مورد ایراد اهل مجلس میشوی بخصوص اگر بی
ذوق یا مدلس در مجلس باشد نورچشم در همین اوقات که ملاحظه
مینمودی در بعضی چند روزی مردم بنای سگ کشی را گذاشته بودند
در این امر خیلی مواظبت و خودکشی مینمودند در بعضی مجالس گفتگوی
این امر بود که آیا شرعاً جایز است یا نه فقها بجوی نمیانند یا نه باری در
یک مجلس من بودم این گفتگو در میان آمد من گفتم اگر سگ نرمودی باشد
کشتن احتیاط دارد بهتر آنستکه شخص مرتکب نشود کسی از اهل

محلس کفت فلان کس چه میکوئی فلان کس از جملهٔ مقدسین و ائمه

مسجد جامع است چند روزی قبل از فلان قبرستان میکذشت

سکی که ماده زائیده بود شش هفت بچه داشت همانجا ایستاد

و کفت کودی کنند و بچهای سک را در میان نمود خاک بالای

این ریخت من خود خواندم و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت

و پشیمان شدم **نور چشم** جای این دارد که سؤال کنی که اکر مردم

هزار مرتبه از مجتهد جامع الشرایط که محل اعتماد ایشان باشد

بشنوند که دعا بت فلان کس که سید است یا فقیر است نمایند کسی

اقدام نمی کنند و کوش نمیدهند و اکر از خارج بشنوند که فلان کس ملا

کفته است خانهٔ فلان کس را خراب نمائید یا فلان کس را بزنید

یا بکشید بدون تامل در صدق و کذب اقدام می کنند بلکه اصرار

دارند هرچه از این خصوص بکوئی جواب ندارم مکر اینکه

بکویم اکر خدا بخواهد در دنیا احوال اکثر مردم بر تو معلوم خواهد

شد و الا در عالم آخرت بشرط آنکه از حودث فراموش نکنی سبحانی

بنان علی اصح بدعون الهم مؤمنون وهم بالله کافرون

ومنهم من یعبد والله علی حرف باری کسی وقتی می کفت ملا کس

بسیار ملا ابالی و فاسق بلکه کافر است مرتکب جمیع معاصی میشود حتی

جمع شدن با محارم کسی خواند فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم و

من او را منع کردم ضعیفه پرزحمت بسیار نذری آورد بخصیل نموده و دو

کهنه کره زده بر سر خود کذاشت و میرفت در بین راه می کفت

خدایا کرم از کارم بکشا تا کی پریشان باشم در این بین کره آورد کشود

شد و آردها بروی زمین ریخته شد عرض کرد خدایا سالها

خدائی میکنی و فرق میان کره کار و کره آرد نکذاشتی معروف

است وقتی لک لکی می بارید لک لکی بر کلی خورد و سرش شکست

دسته ها وقتی آنجا بود کل دسته ها و نزار برداشت و رو باسمان کرده

عرض کرد خدایا سر مرا هر کس می تواند بشکند اکر مردی این را

بشکن باری مکرر نوشته شده که بنای این نوشته بر این کفتکوها

نیست و از این مقوله هم در میان مردم و کتب معروف و مذکور است

مقصود این است که بقدر امکان سکوت اختیار نما در وقت کفتکوها

ملتفت باش و بمحض تعریف مردم و تصدیق ایشان بعضی کودها

صحبت ملا و دعا بت را است دا بنا این مطلب هم بی پایان

و دقیق است چه شرح دهم **نور چشم** حال کرد در مقام حذا

دشت مشغول باشیم که در هر دو سرورمعرفت نخواهد

داشت مکر هفته بعد

با ماه بعد از آن حبس که بنای

تعیین اولیه کم یاب و کران بلکه قحط

خواهد شد خیلی مجمل نوشتم علیک بالتفکر

اکر واعظ در اینوقت منبر رود و بدستور

الله شارع موعظه کند بلکه موافق طبع

جهال صحبت بدارد که دور او ازدحام

نمایند مثل اینکه بکوید چرا باید فلان کس

ده خروار روغن یا گندم داشته

باشد فقرا معطل اکنون که صد هزار

تومان نقد دارد چرا نمی دهد و حال آنکه

فقرا و طلاب در این شهر بی شام می

کذارند و آنها که این خوب چیزدارها دین ندارند

مال ایشان حلال است چرا مواسات

ندارند این واعظ به عقیده مخالف

احکام شرع بلکه بوجهی مفسد است

نور چشم

اکر همه مردم علی السواء مال دار باشند بنا بر قرار

بر هر که خرج وارد و علاوه از حق کسی که زراعت

فرضه بدهند همه ملک دار باشند که که نماید

نامه ناچار باشند که حاجت نباید رفت

کند که بکار شد و همچنین بهوای نفس

خرا و اولیای او حرکت نماند

که عالم حادث است

علی ابن ابیطالب

پرستی واحکام شرع را فهمیدن مثل انعام هستیم خولبت در
مقام نفس پرستی ومعاشرت بابنای زمان ودنیاداری هم
مثل انعام باشیم که معروف است صرف را از هر جابگیری منفعت
است مثلا این کربه را می بینی وخیالش راملاحظه میمانی
که هرچه برسد وتحصیل نماید قانع است در زمستان غم تابستان
ندارد ونه در فکر آتش زمستان است ونه فکر یخ تابستان عبا
نمی خواهد پوستین ندارد هر وقت بیاید لباس قناعت دارد
اگرچه گمان می کنم در زمستان چشم بلباس اودارد که لبساد که
است فی الجمله موشکافی شد ملتفت باش خلاصه هر کز در کوچه و
بازار ندیدید که سلطان میاید وعمارت سلطان ودو برابر بپره دزن
نزد او علی السواهت خیال دیاست هیچ خبر ندارد واز حسد وتکبر
خبری ندارد وکتاب تاریخ نمی خواهد وروزنامه جنگ فرانسه
وپروس را گوش نمی دهد واین کونه عوالم را بو نمی نمید هد یعنی
بکار خودش مشغول است وباحدی کاری ندارد ملتفت باش وقتی
ذکر شد که بهترین شامه دارد که بمحض حضور طعام هرجا باشد
می فهمد ومیاید کسی گفت از این بابت ملتفت چونکه دماغ است لبساد
که

کشیده عنب مید اند خلاصه بقدری که تو مشغول شکم پرستی ودنیاداری
هستی حیوانات که حق الهنا اسعجل هست ملتفتند چه شرح دهم دنو
چه بفهمی ای راستی خوب یادم آمد روزها یکه من کوچک بودم
نفها افسانه بجه من مکفتند مثل اینکه من بچه تو هم میگویم من جمله
این هستم یک وقتی افسانه می کفتند که رفتم بسوی صحرا دیدم سوار
تنها گفتم سوار کیستی گفت سواء مصطفی گفتم چه داری در بغل گفتا
کتاب پر غزل گفتم بخوان تا گوش کنم گفت آسمان آراسته مومنان
برخواسته میزنند طبل علی میزنند نزد خدای خوش نام وصد هزار ود
یک نام تاهم بنده تو بنده شرمنده تو کاشکی تا مرغی بودیم مرغ سیمرغ
بودیم آب تلخ وشور میخوردیم دیک بیابان می بچیدیم آتش دوزخ را
نمی دیدیم بعضی مطالب را که مهم است از بابت لطف خدا
وندی در میان مردم بزبان خوشان معروف است که فی
الجمله طفل که بشعور میاید باو می فهمانند خلاصه چه شرح
دهم اطاعت خدا اما و الا دنیا که حادث است در عالم اندو
نکنی که کاشکی مرغی بودم بلکه ویقول الکافر یالیتنی
کنت ترابا **نوحه چینم** یک وقتی انشاء الله خواهد که از خدا

نوحه چینم سبب ان ذکر احوال و بیان احوال جمهور
حضرت امیر المؤمنین نرمیوم کاشکی
مادر مرا نمی زاد وسلمان دا ببر فرزند
کاشکی گوسفندی اهلم کوشت مرا بخورند
ابا ذر فرمود کاشکی مرغی بودم مجبر
نوشتم حالا بگو تو واشال تو چه
بگوئید خولیت بگوئید حرفی ندارم
مشغول شکم چرانه هستم گوشت
گوسفند ومرغ میخورم وامثال من
هم بگوئید باواز بلند جوجه مال
من من مال جوجه بلدن خداوند
عالم هم میفرماید نذرهم یتمتعوا انا جمیر
مختوم   دررسد

ووسول صحبت بداری و براهین عقلیه وادله نقلیه
بادعای خود اقامه نمائی بعد یک کسی از گوشه مجلس بری
حرکت میدهد ومیگوید جناب یک عرضی دارم خوب
ملتفت باش وجواب بده ببخرما شد به بنیم این خدائی که
ارحم الراحمین است یک فرقه از هفتاد وسه فرقه از امت
پیغمبر ما صلی الله علیه واله وسلم بیهشت میروند
وحال اینکه این فرقه نسبت بباقی فرق کالشعرة البیضا
فی البقرة السوداست مثلا ودیگر باقی مردم بدوزخ الفطات
نده من مختصر کردم ان کس این سؤال را شاخ وبرگی خواهد
داد تو هم بزرگی واهستگی جواب بده بگو فلان اگر تو اعتقاد
بخدا ورسول داری حق این سوال را نداری واگر نداری
من با تو حق جواب وسؤال را ندارم مجمل گفتم بعد بگو ای
فلان کس بیا یک قدری با هم خود مانی حرف بزنیم من وتو
سرتا پا تقصیم که اگر تصدیق این مطلب را نکنی نقض دیگر علاوه
خواهی داشت حال انکجا مستحق شدی واین مطلب را مسلم
داشته که مثلا فلان ادو یه باید درهند بعمل اید چه

قدر

قدر حمل ونقل در دست بدست شود از برای تو اهل صناعت
در اطراف عالم زحمت بکشند از برای اینکه بگوئی تو محتاج شوی معطل
ما محتاج بخواهی ماند ومستانست در اطراف عالم در هر جائی چیزی
موجود است ما محتاج تابستانت هم چنین ما محتاج صحت جائی و
ما محتاج حالت مرضت جائی وما محتاج حالت جوانی بطرفی پیری
بطرفی حیوانات خوشکل مقبول را یک نوع دا میگوئی باید سوده
تمامیم این هم چند قسم است یک نوع را میگوئی باید بار بمانیم
این هم چند قسم است ملکه یک قسم از انسان را میگوئی باید بنده
من باشند انچه نوا از حیوانات بری وبحری پرنده وچرنده را هم می
گوئی باید من بکشم وبخورم چه شرح دهم اقای مستحق جمیع عالم
را اجرای نعلبش چند روزه خود میدانی علاوه براین هم دستان
وازپای خود را هم ازجهت خود میدانی واگر حفظ خودت
می نمائی اقای مستحق ابر وباد ومه وخورشید وفلک درکارند
تا تو نانی بکف اری وبغفلت نه خوری همه ازبهر تو
سرگشته وفرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو
فرمان نبری باوجود اینها تعجب نمی کنی ونقلی نمیدانی
بر چه کمان میکنی درباره کسی که همه عوالم بطفیل وجود او

سن ... ورا بال
... اول صلوات ... دلدار
... این مطلب ...
... ا مت ...

نور چشم

تحقیقات رشیقه
خصائص ما ...
انچه مرحوم فاضل دربندی
درکتاب اسرار الشهاده وکیس عرب
وشقاوت را جایز نیست بعضی
امر منبر وکچه روضه خوانها لعوام
نقل نماینه خوانم مرحوم عاشق وجمعه ان
لعه هرکسی نمی خهمد خلوت بگوئی
علماء وفقها در مجالس عام مشهور است
بزنند بلکه لازم است خلاف رقاص
هرطور ساز بزنند برقصند بگویند
بلا گریه بکنید باید گفت چشم نمی
حاوم اینجا گریه بنمائید چشم خوارج
مشهور سیره عوام میباشند بخصوص
که تعزیه داری خامس آل عبا اروا حنا له
الفدا باشد هزار خلاف شرع بشو
عیب ندارد دو دسته دعوا می کنند
علاف مقبره ازبرای عاشورا عوض نمع
دکانها را بار مسکینه کنده دسته جاروب
بیرون میاورد که بزنند هم ابشنید
سر وجانم فدای سید الشهدا خداوند
عالم بحق ائمه اطهار حفظ نماید

خلق شده است لولاک لما خلقت الافلاک وحال اینکه بر مستغفر
وقاصرین حرجی نیست لا تکلیف الا بعد البیان چه بگویم
چه بنفهمی چه بفهمد رب زدنی علما وفهما والحقنی بالصالحین محمد
واله الطاهرین نور چشم در میان خوانده دبا اهل خوانه
وعیال طفل باش ودر میان بازار ومجلس ومردم مرد باش
نقد وامکان زبان را هرزه گوئی ولغو عادت مده که باعث خسران
دنیا واخرت است شخص واعظ معتبری که زبانش هرزه عادت
کرده بود شنیدم وقتی در منبر بکمال فصاحت وبلاغت احوال
حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام را ذکر میکرد تفسیر
این ایه را که یا عیسی ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین
اثنین من دون الله را میگفت بعد گفت پروردگار عالم
چون این خطاب را بعیسی نمود حضرت در جواب عرض کرد الهی
وفراموش نمود جواب حضرت عیسی را جائی که صبر وفکر هم
نکند نبود بیک مرتبه گفت حضرت عیسی عرض کرد خدایا
من بفلان مادرم فلان کردم صراحة گفت نه بکنایه خودم وقتی
مجلسی بودم روضه خوانی شروع کرد بروضه خواندن هرچند

مردم را تحریص وترغیب نمود بلطم وخواهش سینه زدند یک
مرتبه گفت بند بهاچرا درست وخوب سینه نمیزنید بندی
لفظ بسیار قبیح وسخن الواط واراذلها است بابی خیلی مراقب
باش که زبانت بهرزه عادت ننماید وبواسطه بعضی از مجالس
وتصدیق بعضی از جهال فریب نخوری چه شرح دهم نور چشم
گاهی بعضی از مردم که علی الظاهر از جمله عقلا ورفقا
محسوب میشوند شخص را بر بعضی از اقوال وافعال که قبیح است
وامیدارند بواسطه خیالات فاسده مطویه خود شان ملتفت
باش گول نخوری فهمیدن این مطلب مشکل ودقیق است
توکل بخدا نما انشاء الله حفظ می نمائی نور چشم اگر کسی را
فهمیدی که بسیار شخص خوبیست ومجالست او باعث خیر دنیا وآخرت
است هر نحو که باشد با او مجالست بنما اما بمحض خوبی او با رفقا
واصدقاء او مجالست مکن زیرا که احتمال دارد که بواسطه بعضی از صحبت
انکس با مردم راه میرود واز خوبی وحسن طینتی که دارد عیب کسی را
نمیگوید وچون تو ملتفت نیستی بخسارت خدای نخواسته خواهی
افتاد درک این مطلب هم بسیار مشکل است بجهة اینکه میشود

اذ این کس سوال نمائی فلان و فلان چه طور هستند بکوید خوب
اکر بکوئی چه طور میشود ادم خوب حلاف بکو بد جوابش این است
جون بتو اعتماد ندارد نورچشم چه شرح دهم بعضی اقوال
و افعال که در بعضی مجالس و در پیش بعضی از مردم خوش اینند
و نیکو است در بعضی مجالس دیکر و نزد بعضی مردم دیکر دکر ممکن
و بیجا مباور دیرا اکر بعضی جهات در بعضی موارد و نزد بعضی اشخاص
ملحوظ است که در مورد دیکر نزد بعضی ملحوظ نیست نورچشم
کلمات و کفتکوهای نیکو را از هر جا و هر کس اخذ نما و در
وقت ذکر کردن اسم قائل را لازم نیست که ذکر نمائی از جمله
من جمله محتمل که قائل بنظر تو مرد خوبی باشد و خطا کرده باشی
و از این جهت بی نصیب بنظر مردم بنجح بدی انظر الی
ما قال و لا تنظر الی من قال بوجهی شاهد این مطلب است
خوب فکر کن و تامل نما که از هر دو مطلب یکیرا میکویم
و هر مطلبی که مشتمل و صد کلمه است مثلا بیان کلمه
اختصار میکنم چه بکویم نورچشم اغلب اشنایان
اهل زمان تا تو محتاج بایشان نیستی با تو اشنایند همین

که خدای نخواسته محتاج شدی دست از اشنائی تو بر میدارند
علاوه که دفع احتیاج تو را نمی توانند بکنند پس بکسی اشنا
شو که هر چه احتیاج تو باو بیشتر شود اشنائی او بیشتر بشود
علاوه که هر نوع احتیاج تو را دفع با نواع مختلفه می نماید
خوب است بکوئی ان کس کیست تا منهم کلام ولی او حضرت
امیر المومنین را بخوانم که فرمود معمیت عین لم تر یا دائم الفضل
علی البریه و یا باسط الیدین بالعطیه نورچشم هر
کس نان بده و نان هر کس را مخور در این خوان یغما چه دشمن
چه دوست و اکر طوری شد که نان کسیرا خوردی مقدمه
این باشد که نان تو را بخورد خوبست که بکوئی خاجت بسفارش
نیست اغلب اهل زمان رسم ایشان این است که اکر کسی نان ایشان
را بخورد از خیال ایشان بیرون نرود تا تلافی نکند و اکر کسی نتواند عوض
با ایشان بدهد بوجه احسن هرکز او را دعوت نمی کنند ملی حق
با تو است خوب فهمیدی اما من هم مقصودی داشتم بفهم
بادی اکر وقتی نان کسیرا خوردی در سفره او حاضر شدی بنحوی
غذا بخور که کویا هرکز غذای باین خوبی نخورده که این مطلب قسمی از

مردم بخوبی ... و مردم را ... بلکه
همه ... نمایند ...
رونده را الضیق و تمغیر ...
و این خلاف
طریقه عقل و انصاف دیکر بار
این شرح و شرایع سابقه هم برای بود
و است که خلق را امر بمواسات و حسن
عادات بنمود و حاصل این
دستکاه این است اکر دو نفر دوست
یکدیکر یا یکی از ایشان شد و یکی از ایرا
بفراموش خانه بروند بعد با یکدیکر
کمال محبت و العطف و مواسات را
پیدا نمایند تا زنده باشند و همین

مراتب بلشته چاروده ماه در روز بر در است وادوات جنک ترلیب سپه شه بنو بکه در روز نامهادت ذکر شده مذکور در شیطر اسنجا چکه خارجه میبرند مشهور حز کبوترها اموخته اند که از لشکرگاه بوکه تلکراف وغیره رسانند ان عملکرد هیئت ان کبوترها اموخته رفته وخبر میرند بارک در هر بلده دسر جدی جنوشان این دستگاه نافع نجیبی را ساخته تا سلاطین روی زمین و مردم هم اهر مواسات وبا کدیگر دوست شوند این قدر نفوس خلق تلف شود از خزانه عالم بکاه که باین کفکوها از خراط مستقیم شرع و عقل منحرف نشوی ان الله تعالی ده نفر رشیق عنیزه و ما له هزب اورد ند ریش بزرک تر یعنی پر زور تر کف باید بطریق هم دوره ساه این مالها را قسمت نمائیم دیگری گفت احتیاج رفتن باشما است و ان

شکر کذاری او نشت اکرچه اکثری قابل این مطلب نیستند و باور نمی کنند موادی را بفهم النکیر مع المنکیر عبادة خلاصه تو هم پیشو مرضیبر را از دست مده میخواهد کسی بفهمد میخواهد نفهمد در داتی لی ترتیبت مثل بعضی اشخاص مباش که بر سفره کسی حاضر میشوند اولا میکویند فلانکس من فلان جا فلان جا وعده داشتم الان فلانکس معطل من است و چشم براه هست مثلا وهکذا او ثانیا مشغول غذا که میشوند میکویند فلان عیب دارد یا میکویند میل ندارم و مجبورند بازی بگشتم مردم این نحو صحبت میدارند بگشتم دیگر باصطلاح زیرکی بخرج میدهند مثلا میکویند بدبختی که دو میا ورد بیک وقت شخص را چند جا وعده میکیرند با همین از راه امدای فلان کس چه بکویم جان شما وکل عالم را میکوید طباخ را عوض نمودید یا این ماهی را از کجا کرفته اید بوی دریا میدهد و هکذا باری ترک کن که خیر دنیا و اخرت در ترک این کونه اطوار هست کاهی میشود که حضران در مجلس لشخص دو میدهد باصطلاح بعضی ربنود هستند جانی

بوده ام هوز شمای مغلده خوب بود میخله مرغ مستی کسی ندید برداشت و کفت حیف خوب پاک نشده ندری موبا فی است بعضی از اهل مجلس کفتند اشتباه کردی نداد دود برنداشت بالاخره رندی انمیانه کفت بلی من هم یافتم مو دارد و مقصودش کنایه بود بعضی از کنایها و مزاح در مجلس ریختن بد است **نوح چشم** وقتی شخصی مرا باصرار تمام دعوت نمود بالاخره ناچار شدم هر وجهی که بود رفتم بعد از این و غیره وقت او را میدیدم توقع تعظیم و سلام داشت با وجودیکه من از سلام مضایقه نداشتم با عدم لیاقت او و علی الظاهر خیلی اصرار باین مطلب داشت هر وقتی میفهمید که مهمانی رفتن وارد شده کله میکرد چرا مرا خبر نکردی و اگر مهمان مهمانی بود که ان شخص هیچ حیر لیاقت محضر او را نداشت میکفت در این مجلس چرا مرا دعوت نکردی علاوه بر این ان روز یرا که من مهمان او شده بودم تاریخ قرار داده بود انهار امری که کفتکو میشد میکفت انروزیکه شما در منزل ما تشریف داشتید از امر چنان بود حال چنین شد یک وقتی کسی کفت ای خیابان چند دست

رفیق پر زور با زور مال را به قسمت کرد یکی را نزد خود کشید که این قسمت من یکی قسمت دیگر را برداشت که این را شاخ فتان بخم میدهید قسمت سومی را برداشت که این را هم بنما بمنبه هم جه شرح در هم منظر هم در خیال این فهم موان نباشند کر تو نمی لیندی تغییر ده قضا را ولی علیک بالنوکل که دوستار است برای معدود ونه محدود باز نه حسبی الله الاله بصیر الامور

که قطع شده گفت دو روز قبل از اینکه فلانی منزل ما بود قطع
شد بلی وقتی جائی بودیم کتابی نزدم بود نگاه میکردم کسی
گفت فلانی تذکره مطالعه را موقوف نمائید صحبت بداریم
فورا گفت فلان کس منتظر همه وقت مشغول است روزیکه
منزل ما آمده بودند متصل مطالعه میکردند جائی صحبت
جنگ فرانسه و پروس شد گفت من این تاریخ جنگ را دارم
روزیکه شما منزل ما بودید خواستم خدمت شما بیاورم باز یاد خود
گفتم که شما این جزو اوراق را اعتنا ندارید تو رحیتم ما قصه
سکندر و دارا نخوانده ایم   از ما بجز محبت و مهر و وفا مپرس
خلاصه بلی وقتی وارد منزل کسی شدیم گل کاری خوبی کرده
بود تعریف کردیم گفت شما از روزیکه منزل ما آمدید از آن سمت
قبله که تشریف نبردید تا ملاحظه نمائید چه خوب طرح ریزی
شده بود نشستیم مشغول چای شدیم گفت فلانکس آن روز
که منزل ما آمده بودند چای را کمرنگ و شیرین میخوردند همباد
بخو چای برای ایشان بریزید وقت غذا خوردن ظرف پنیر دو پیش
من اتفاق افتاده بود گفت پنیر را از نزد ایشان بردارید آن

ادر

روزیکه منزل ما بودند هر چندش که خم مربا داشت میل نکردند
ظاهرا خوش ندارند مختصر هر امری که در میان میامد روز
رفتن منزلش را میگفت آخر حوصله‌ام تنگ شد بنا گذاشتم بر
ربط صحبت داشتن گفتم شنیده‌ام کتاب اغانی و احیاء العلوم
و حیوة الحیوان از کتاب نزد شما آورده اند چاپ مصر است تفنگ
سوزنی حال را اینجا هم یافت میشود قاب و قدح سوزنی خوب
شنیده‌ام میسازند که صاحبخوان نعمت دارد و سبک نعلغاز
خوب است که احکام اغلب روی زمین را روزنامه میکنند که
هر کس در هر جا باشد از وقایع اکثر جاها مطلع است بلی گفت
فلانکس عجب حالی داشت دیدید اینکه گفتند در خانه دوست دل‌ده دیده با
باید نگاه داشت موقعی را همان روزیکه شما منزل ما تشریف آورده
بودید همان طاق خانه که گلهای تازه معلوم میشد همان سه کتابی
که فرموده بودید حاضر بود در گوشه خانه تفنگ که معلوم میشد سوزنی
بود قاب و قدح سوزنی همان جائیکه نشسته بودید بالای سر شما
بود روزنامه لندن هم حاضر بود که اغلب وقایع را می‌نویسد ما دری
ناچار شدم مجلس را بر هم زدم برخاستم دیدم گفت فلان کس بنده‌ام

تند دنبال ماهری گذاشت که علم رمل را تعلیم او نماید شخص رمال بعد از مطلع و(د)
زیاد بسلطان عرض کرد که محال هست این پسر رمال شود بجهة اینکه اینچه قاعده بتحصیل بود
باو دادم اما اینچه بحدس و ذوق موقوف است چکنم پادشاه من باب امتحان
دانه تسبیحی مثلا در دست گرفت از پسر سوال نمود که چه چیز هست گفت معدنی
و مدور است و سوراخ دارد گفت چه باید باشد پسر گفت معلوم است
که سنگ آسیاست پادشاه تصدیق معلم را نمود و طلبه را تعمد شد
بعد از مراتب نزاع زیاد یکی بدیگری گفت تو که علم منطق را خوب میدانی
گفت میدانم مطلب را بگو گفت از جمله قواعد مسلمه این است که مقدمات
اگر مسلم شد نتیجه مسلم است گفت بلی بعد رو را بسمت مشرق کرد گفت
نه این سمت مشرق است گفت چرا دو را بمغرب کرد و گفت نه این سمت مغرب است
گفت چرا گفت شبهه ثابت گفت نه گفت پس حق با من هست ده تومان
مرا بده مثلا حکایت آن طلبه دیگر را باید شنیده باشی بعد از اینکه از
تحصیل فارغ شد دیدش رفت در درد دل شد با خود گفت اگر بگویم
دل علم چه فرق با بین من و اینهمه عوام شروع کرد و گفت وای بطنم وای
بطنم اقوامش که بعد شراکت بودند نفهمیدند کدام عضوش درد
میکند آخر یکی گفت طلبه دیگر در اینجا هست او را بیاوریم که زبان

طلبه را

ملا را مال میداند او را آوردند بعد از فکر زیاد گفت از باب بصر نصرا
مثلا بطن یبطن بطنا مصدرش درد میکند ذکر شد کسی در شب از
بالای خانه یا جای دیگر آب میریخت رفیقش گفت آب مریز که دزد بالا
میاید گفت چه طریق میشود که با آب بالا اید گفت شب است و تاریک
دزد چه میداند که آب است یا ریسمان دست میگیرد و بالا میاید از
این مقوله چه بنویسیم و حال آنکه مکرر گفته شد مقصود اینگونه نوشتها
نوشتن نیست هم با نواع مختلفه نوشته اند و هم در میان مردم
معروف است باری ذوق و عقل بتحصیل الهی است اگر عقل دادی چه ندادی
و آنکه را عقل ندادی چه دادی نوشته شد امروز ده سطر چندی که
کرده بودی گفتگوئی در میان من تو آمد خیلی مناسبت داشت با اینکه
شخصی گفت رفیقی داشتم از تصرفات و گفتگوهای او دلتنگ و عاجز شدم آخر
قرار دادیم که هیچ چیز تصرف در امورات من نکند و الا قطع مرافقت نمائیم روزی
نمود وقتی بازار رفتیم سر قلیان بخریم از استاد سر قلیان ساز سوال
نمودم که این سر قلیان را چند میدهی گفت دو قران نیم گفتم دو قران
میدهی مثلا بیک مرتبه دیدم رفیقم متغیر شد که تو مرا منع میکنی که دخالت
در امورات نکنم و خودت را صاحب شعور و عقل میگیری اینهم که

اوقات و مدام عمر بحاشی سر قلیان ساختن است میگوید قیمتش فلان
نداشت تو که در عمر هیچوقت یک سر قلیان بخری میگوئی فلان خلاصه
انخلا و ندعالم باری بخواه در هر امری با من هو اعلم الکل عرو بر
مفتی کلامی کسی میگوید چیزی مستفاد میشود و همان کلام را
کس دیگر میگوید و مطلب دیگر فهمیده میشود یا کسی میگوید و حق او است
و کسی دیگر میگوید حق او نیست چه انکلام از خود الشخص باشد یا نقل
قول بالا ثبکوییم چه روایت و چه حکایت چون این مطلب واضح خیلی
دقیق است و مشکل است فهمش تا ئید خداوندی میخواهد مثلاً فلان
عالم نسبت بفلان طلبه سخنی میگوید یا تغیری نماید یا عیبی میگیرد این
حق او است اما حق فلان تاجر یا فلان اهل دیوان نیست و بعلاوه هر
طایفه که محترم هستند شبیه انها هم محترم است در نظر مردم باید
احترام انها را نگاه داشت اگر مفاسدی از وجود انها ناشی شود
باید در ضمن علاج نمود یا بمردم واضح نمود که این شبیه و بدل است
ما با حکایت هلاک شدن قوم نوح علی نبینا و علیه السلام را غیر از
کسی که خود را شبیه بان حضرت ساخت شنیده باشی و اگر شنیده
رجوع بکتب نما بعد از این مطلب که باشاره ذکر شد حال هر کس را

الاغ را
نفهمی کسی از نفهمی ... است ... گفت
بدو ... اقتاع
الت رفیقش گفت
چرا ... تر ... نا ورد بر
کسی دیگر امد و برد و الا من جانم را
از شما مضایقه ندارم در این بین
نعره الاغ بلند شد گفت فلان
الاغ که حاضر است و از این تعجب
تعجب نمود یا رفیقش مردم را
دورش جمع نمود و شرح خرش فریاد
بیاورد که ای مردم ملاحظه نمائید
این مرد خوش از عقلاء محسوب
میداند و حرف مرا باور نمی کند و گوش
بحرف خرم میدهم لغنم الله اکبر
...

مبدی شبیه علما و اهل علم است و خلاف انچه از اهل علم مطلوب است
از او سر میزند مثلا بکلیه اهل علم ایراد نمائی و هم چنین شبیه
با اهل قدس و تقوی خصوص در این زمان که کار از دو جهت عیب نمود یکی انکه شبیه
بطلبه و اهل علم زیاد شده است چه در مدرسه و چه در غیر مدرسه دیگر بعضی
از مردم بخصوص اهل دیوان که یا در دول خارجه معاشرت و مجالست
نموده اند یا چند ورق کتاب در هر علم خوانده خوانده اند خود را صاحب
ذوق سلیم میدانند و بگمان ایشان مطالبرا ملتفت شد که کسی ملتفت نیست
چون سخن باینجا رسید جمله معترضه بگوییم نوشته اند روزی معاویه
در مسجد خطبه بسیار رضیعی و بلیغی انشا نمود که تا انزمان از ان قسم
اشخاص شنیده نشده بود بعد از فراغ از خطبه کسی گفت این خطبه
~~هیچ جز نقصی نداشت~~ در مقام مباهات سوال از خطبه نمود کسی گفت
این خطبه نقصی هیچ جز نداشت الا اینکه خود امیر مرهنت خود پسند
املا است و افتخار بمحض برود کار عالم و اولیا و بندگان خدا
باری این بعضی از مردم خیلی مغرور و خودپسند هستند حتی بعضی را
دیده ام که تصنیفات و تالیفات داده اند و بجاهای رسانیده
و باطراف پخش کرده اند همین اوقات نوشته از کسی دیدم که ادعا

ونپدادو شکوه از خرابی اهل ایران و زنبات دول خارجه داشت و بعد سبب خرابی

اهل ایران را بادی عدل خارجه راذکر نمود که ان بواسطه کتابیست قانونی است

کرده بیان الهاصست بعد نوشته بودند که قانون الهی و احکام شرع اهل

ایران و اسلام بکتبت الا اینکه از هیچ جهته فرق دارد **نور چشم** چون

ان نوشته موجود و جاب است و من هم بعد و سرجا رد دقیقه نظر

اجمالی نمودم حاجت بذکر بعض کلمات او نیست و مقصودی هم

ندادم و اینجا هم جای این قسم گفتگوها نیست بلکه از باب الکلام

یجر الکلام است الحق صاحب ان نوشته مردی با ذوق و فاضل بود

اگرچه من ان نوشته را کما هو حقه ندیده ام ولی بعضی از موارد مورد نظر بود

حال که کرم شده ام بنم کلمه با تو صحبت میدارم که چه بدیهی باشد بعد

که ان نوشته را دیدی تصدیق مرا خواهی نمود با انکه قانون شرع ما

انیست که تمام امورات مردم مدینه یک نفر باشد و کسیکه

از جانب ان یک نفر باشد و جمیع احکام دینوی و اخروی از جزوی

و کلی موافق نظام کلیه عالم مذکور و مسطور است و همه مطالب را

همه مردم می فهمند مگر انکه ترک همه اعمال نمایند و رسالها

درس بخوانند و خدمت اهل علم بنمایند و عقل مردم همه چیز را

درک

درک نمیکند و کلما حکم به الشرع حکم به العقل و عکسش معنی دارد و بعد از همه بیهمها

موقوف بعمل است اگرچه عمل در پیش بهین بود نظام کلیه منظم است و حکم

عقل شمس مبین کرد را این شرع بنا شد بلکه در هر جا یافت شود مقتبس

از این مشعل است لا اله الا الله امشب عید است چه نقل است بنای صحبت

من و تو این شبها بود خداوند عالم وجود پادشاه اسلام را بجهة

حفظ شریعت و پناه خود محفوظ بدارد بمحمد و آله الطاهرین الحق

ناصرالدین است صاحب دین ناصرش باد و بنای اهل ایران از حرمت

ایشان هر دو بوجود این سلطان معمور است نکوئی از حدوث عالم

فراموش کردی خداوند الان شاهد است که فراموش نکرده ام دل

باز گفتگو طلب خواموش **نور چشم** جمیع مردم یا قابل باشند

یا ان برای ایشان ممکن نیست استنباط احکام بجهة اینکه کلام

اهل البیت علیهم السلام صعب و مستصعب است و مجتهدین

بعد از زحمت و درک نمودن اسناد و بزبان رایج و شایع و عوامی

رسالها نوشته اند و همیشه در هر بلدی در سر منبر و محافل از

برای کلیه مردم بزبان ایشان گفته شد و میگویند و وقتیکه بنای مردم

بر غفلت و عدم عمل است چه باید کرد از جهتی چاره این مطلب

فرشته که دلالت کند که بعد از هبوط ادم است

ذکر نکنم بهر تاریخی که میخواهم ضبط

می کنم اگرچه بیشتر از سالقین باشد

تو و امثال تو از کجا صدق و کذب

خواهی فهمید مگر تا بید الهی بفهم

حادث است

نور چشم از دو خبر رسیده که تو از

طایفه عجب بوی چرا که یکی گفت

دست از دلم بردار دیدم من در میان

حمام لوم خبر فوت والدم را اورده

خواستم گریبان خود را پاره کنم بر

لوم دست بردم فرج خود را پاره

کردم گفتند خانم تو که وقت احتضار

پدرت بالای سرش حاضر بودی گفت

عجب و تنگه مصیبت بزرگ است

شخص خود را در میان اتش می بیند

من میگویم در میان حمام لوم باور

نکنید عجب بزمان خر القلب بی

الفاف بنشیند باز از این مقوله

براهین لیبارت در عالم تو اگر

مردی جواب بده خواب آمد

موجبی بود که امر بمعروف واجب بود از لذ جهاد داخل در بخانهان کبیره شد

که شرح دهم که این مطلب شرحی دارد و جایش جای دیگر است العجب تو

که حکما و عقلاء بعل خارجه ایقان با تقان احکام شرع دارند موافق

نظام کلیه عالم ظاهر میدانند و حال اینکه یکروی ورق را خوانده اند

ملکه نظام عالم باطن و اخرت باین احکام است و کسانیکه منکر این

باین دینند بعضی چه شماو شیعهٔ کرنه بلی بفهم عوام است می غمانید

من از سکانکان هرگز نیالم که با من هرچه کرد ان اشنا کرد

نوع چهارم دفتی کسیکه خودش را اهل کمال و عرفان میدانست چون

قدری بسبب دول خارجه مانوس بود و بعضی معلم خواهنا رفته

بود با صطلاح بعضی فرنگی ماب شده بود و اغلب طلاب و اهل

عمائم را با عتقاد خود بی ذوق و بی طبع سلیم میدانست در مجلس

متکلم وحده شده بود و هیاهوئی داشت من چون بواسطه عقل

و شرع محض هوای نفس الزام طرف مقابل و غلبه بر او را مطلبی نمی

دانم و عالم را بی اعتبار و حادث میدانم و کسانیکه بمحض خواهش

نفس هیاهوئی دارند ناانند خروس در بالای دیوار پر و بالی بهم

میزنند و صداهای مختلف میکنند و خبر از شغال پایین دیوار ندارند

بیت کسیکه قلب ورد دنیا بخواهد

نوع چهارم ... دنیویه را ... علاوه قواعد و قانون الهی ... او را ... فرنگ ملکه کثیر متبدل و متغیر ... چه بتنظیم امورات و حال الحمد لله عالم صاحب دارد و کلیه امورات منظم است باری حیثیات کلام را خوب ملتفت شو با وجود یکه سخن را ... با صاحب لذت بجمیع ذی شعور ... زمین روی سخن و حرف است باین فهم والعیاذ بالله عالم دیگر و عالم اخرت ثبت ... که محقق است باید اطوار ایشان غیر از این باشد چه بگویم دلو از طول امل الموت با این لغته عقربیست که از مار ... باقی ثبت

کنی الحال و نعشرا و را خواهد دبود دنیا مثل اد مهای مقولی که تا سیم

در دست ان شخص که حرکت میدهد حرکت میکند بمحض قطع سیم از حرکت

میافتند مختصرا مثل اشخاصیکه از بی اعتباری دنیا و حدوث خبر ندارند

واضحتر مثل گوسفند میدانم کوک اجل یکایک را این گله میبرد این

گله را ببر بین که چه اسوده می چرد سکوت داشتم و هیچ نمی گفتم

میگفت و میگفت تا اینکه گفت چند وقتی بنجف اشرف بعضم میروند

و مثل ان شخص حاجی که بنای شاعر تعریفش کرده عربی صحبت داشتن

یاد میگیرند یک عبای نجفی و یک نعلین عربی میگیرند و در بلد شان

میروند بتکبری و تبختری بالای مجلس می نشینند مثل کلام الشیاد

احق خلاف شرع است مکن ملعون چرا هم چنین کردی اخرالامر

ناچار شدم با خود گفتم بحتمل سکوت خلاف شرع باشد از بابت

و جادلهم بالتی هی احسن بزبان نرم با او شروع کردم بصحبت داشتن

من جمله گفتم که شما را اگر نعامتشرع هستید اینگونه صحبت داشتن جایز

نیست دیگر چون متلبس بلباس شرع امر مرغوبی است چه عیب دارد

بودن

همین واسطه شخص بحصیل ثواب میکند دیگر اشخاصیکه در نجف

اند و زحمت کشیده اند و تصنیف و تالیف دادند انها را ملاحظه کن

نوع چهارم ... بمنفعلان ...

... سال بیرون می اید ... در دست دارد سوال مرغ محروطه ... کفت و فت شفقه که زاین چه چیز است بیرون می اید زهراج عانت بعضا قدر است بیرون ... بعد داخل ... محض احتیاطا این چوب را در سر ... می کشم بیرون مقعده بر میگردد بعد تطهیر می کنم یکی را دیدند دم خزینه حمام بلیت خوابیده بر دو دست ذکر خود را می کشد واغ اغ دارد بر سینه میزند چه ... است گفت محض ثواب منقطع کردن وقت جماع ذکرم بلند و کلفت بود حال که سوراخ عنق کنم باریک و کوتاه شده است میکشم که کمالت او به شود ناعنق کنم مسلمانان مرا او دی از این پیش ذکر چون چرده ... تاز ... گئزن ها ان بازپر ... بدتم تشمه و جفت ... ج ... در ... گفت این شعر را ... از جمله ... ات ... با ... ت میدانم حال معلوم شد ... اطهر ... کرده ... گندم و مارها از سوراخ ... در ... متر کم ... سوراخ ... قوم سرگرد

کن که صاحب علوم نظریه و دینیه و صاحب طبع سلیم هستند صاحبان
ذوق سلیم که باید عمرها در نزد ایشان تحصیل نمایند دیگر ذوق اند
و فنی است که مناسب بندگی خداوند عالم باشد از این کونه صحبتها داشتم
اخر گفتم بهتر آنست که بمذاق خودش با او صحبت بدارم گفتم حق نداری که
اگر یک نفر یا دو نفر در میان طایفه برخلاف باشند تو مذمت این طایفه را
نمائی این اشخاص که تو گفتی بر فرض تسلیم مثل آن اشخاصی هستند که یک
چند وقتی بعلم خوالطفا میروند یا از اوده با اهل دول خارجه مینمایند یا
چند وقتی یکی از شهرهای فرنگستان میروند بعد که برمیگردند یک
عینک و یک تعلیمی و یک جفت ارسی پاشنه بخواب تحصیل نموده بقول
بعضی گاه گاهی جسته جسته تکی دو فرانسه میگویند و در میان کوچه و بازارها
با ین نحوی که میدانی راه میروند و فرانسه می بافند و میلافند و حال
آنکه از قواعد فرنگیان و علوم ایشان هیچ چیزی ندانند و بعضی که خیلی
فرنگی مآب میشوند میزی و کارد و چنگالی هم تحصیل میکنند و لوازم
این اسباب را ندارند و نمیدانند خلاصه از این مقوله گفتم فی الجمله سکوت
نمود بعد گفتم شنیدم یکی از فرنگی مآبها مریض شده بود بخود آب و
و اسباب اماله اش از برایش بزحمت تمام مهیا کرده بودند نزدش گذاشتند

اماله نکرده که میز و کارد و چنگال را بیاورید بعد از شنیدن
کسی گفت شاید این شخص اماله فرنگی شنیده بوده اگرچه
نفهمیده بوده خواسته وقتی که عباد دوش بیایند بگوید امر
اماله فرنگی کرده ام چه بنویسم استغفر الله ربی و اتوب الیه

نه هر که سر بتراشد قلندری داند — نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست — کلاه داری و آیین سروری داند
تن آدمی شریف است بجان آدمیت — نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش و بینی — چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

نور چشم عمل اشخاصیکه خود را نسبت بعمل باطل بدهند
و خبر از قواعد آن مذهب ندارند قبیح تر است از اشخاصیکه
مثل بی خبر با آن مذهب باطل اند و هم چنین مذهب
حق کسانیکه منکرند و اباء ندارند بوجهی حال ایشان بهتر است
از اشخاصیکه اظهار اعتقاد میکنند و خبر ندارند و در واقع
منکر و اباء دارند ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
نور چشم بعضی ادعای طریقت میکنند بواسطه بعضی

افعال و اعمال کسبیه و تقلیدیه و حال انکه طریقت بجز خدمت
خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست قدم در
طریقت بباید نهادم که اصلی ندارد دم بی قدم بزرگان
که نقد صفا داشتند چنین خرقه زیر قبا داشتند اگر
طریقت معنیش ترک دنیا و بندگی خداست و منتهی میشود
بمولای متقیان امیر مومنان سلام الله علیه چنانکه بالاتفاق
میگویند پس چرا متابعت نمیکنند اقوال و افعال انحضرت را
و حال انکه اظهر من الشمس و ابین من الامس است و بین خاص
و عامه و دوست و دشمن معروف است ایشان را گر صحیح معرفت
مثلا فلان بلخی چکاره نور چشم خوب است بگوئی نور
باین حرفها چکار داری میگوئی بنا ندارم بعضی طریقتها صحبت
بدارم چون دنیا را حادث میدانم و هی میگوئی و بگوئی مثل
تو و مثل ان شخص اخری از ان سه نفری که نماز میخواندند هست
که بعد از انکه یک نفر از ایشان در بین نماز صحبت داشت نفر
دیگر گفت چرا صحبت میداری نمازت باطل شد یکی اخری گفت
الحمد لله که من صحبت نداشتم و نماز من باطل نشد اما نماز شما هر دو

بگو

و بشکر معارف بگوئی و نور خشم با کثر صحبت منتهیم عقدت را امامت خوبست از در لطف بالافره گفتم خوبست صحبت بداریم بعد در امام قدری با هم خوشحالی صحبت بداریم اگر کسی گفتم ملاحظه می کنی در انیرمان اگر کسی ملاحظه داشته باشد الحمله فصاحت و بلاغت و خطبه با قاعده عربیت و فارسیه داشته باشد البلاغه را شکلد قدرت از حفظ دا

و این عمر را مایه معیشت خود قرار دهد چه قدر دنیایش معمور و خرم و مسرور است و حال انکه مرا یاد گفت را بجا هو حقه نه متکلم درک می کند و نه مخاطب و نه طالب درستی بهم میرسد نه چنین است گفت واقعا چنین است گفتم باز ملاحظه نما نه این مطلب در زمان رسول خدا ص شایع و مطلوب تر بود حتی انکه مباهات و نزاع در این خصوص مینمودند گفت چرا گفتم حال مکارم الاخلاق و حکایت شجاعت امیر المومنین باشد که سلاطین روی زمین از جان و دل طالب چنین شجاعت بودند و خزائن در راه او صرف مینمودند بعد گفتم

باطل شد حال فهمیدم مکرر میگوئی که من از مقوله دیگر با تو صحبت
دارم و یکبی کار ندارم خوب و بد در خارج احوال ایشان همه کس معلوم
و در کتب مسطور است و مفصل کار داری راست میگوئی چکنم اما
چونکه با کودک سر و کار افتاد پس زبان کودکی باید گشاد
نور چشم در هر کاری توکل بخداوند نما بعد از ان مشورت با اهل
خبره انکار بنما و خیر و صلاح و فساد را از او بپرس هیچ یک نفر و دو
نفر اعتماد مکن تا علم بجهات انکار پیدا کنی و اگر نخواهی که غیر مطلع شود
مثال
بکار تو بطریق سؤال بنما مثلا مرافعه کسی با تو دارد و تو نمیدانی
که بچه نحو با او گفتگو نمائی که حقت از میان نرود و از دو سه نفر
اهل خبره این کار سؤال نما که اگر کسی با کسی چنین ادعائی داشته باشد
بایدان کس چه بکند و پیش که مرافعه برود و بچه طریق جواب
و سؤال نماید اگر کاغذی در بین باید نوشته شود چه
نحو نوشته شود که بعد عیب نداشته باشد و هکذا نور چشم
در مجالست با مردم خیلی ملتفت باش که موذی و اهل شوی
و طوری بناش که از هر کس اذیتی دیدی نماید و این مطلب
چه قولا چه فعلا سبب اذیت مجالس میشود و طوری میشود

عف ربا
این فقره اسم که انحضرت طرف اعلای از بلد داشته که بی شبهه و بدیهی است گفت بلی گفتم قطع نظر از همه ادله هم چنین شخصی در هیچ زمانه خویش و اهل بیتش گرسنه بخوابند پس واضح است که تارک دنیا و طالب حقیقی بود و اطاعت الهی با خانه پیغمبر را با وجود فقر و دست بر داشتن حضرت رسول از رسومات دنیوی و خواندن خلق بعالم خدائی و آخرت بر آن قاطع است بر حقیقت معارف و چرا حدوث و فنای عالم با وجود این اقتدار الکس خیال تصدیق کرد و معتقد شد تو چه خواهی کرد و چه خواهی گفت

نوزدهم خشم یکی از فرنکی مابهای بلد خود ما
دیدا بود که کینه مطلب فهم در بزرکت
مردم هر که بیند عادة نه موشکاف نیست
دهم خیلی شنیده بود که بعضی از زنهای
فرنکی موی فرج خود را میکذارند نوره
استعمال نمی کنند زنش را قدغن کرد
واجبی نکشد موی فرج خود را بکذارد
بعد از دو سه ماهی تعریف هر کس نمود
میکردند که فلانکس موشکاف است
همه می کفتند از همه کس موشکاف
ترم چه بنویسم تو هم اکر موشکافی
ملاحظه بمش از این مطایبات
ولغویات بکویم و بنویسم همین قدر
بدان هر کس ادعای قاعده و قانونی
کرد و نفهمید خسر الدنیا والاخره
است و ذلک هو الخسران المبین

که شخص را از مجلس بیرون کنند یا راه ندهند یا باصطلاح بعضی نهر
حز باشد نفر بری و بحز بری بنسبت ذوق و عقل میخواهد
اکر من باب المثال چند فقره بنویسم که موانع عیب و ادب طرف مقابل
مجالس است و تو کمان داری که بنست کوش غا حرف زیاد زدن
مباحثه علمی در مجلسی که منعقد شده از برای صحبت متفرقه در بین
کلام غیر صحبت داشتن کسی صحبت بداند بکویی خیر چنین بود
بلکه چنین است و این مطلب بجهته عجب مطالب مختلف میشود
غذا بجو غیر متعارف خوردن انکشت بدماغ و دهن نمودن آب
دماغ و دهن انداختن نکاه کردن بنوشته غیر بجوی کردن با کسی
کسی بجوی کرد سؤال کردن که چه بجو بود و چه کفتید با کوش دادن
بوضع غیر متعارف نشستن خنده بی موقع حضور صحبت مبتلا اشنایی
باری چه بنویسم موارد را چه قسم تعیین نمایم که کاهی بنظر طرد در
مجلس فوری اشخاد مینمایند و کاهی بخنده باید شمرد را واکذاشت
و فراری شد تو خشم مردم آزار مباش و باصطلاح مضمون
از برای مردم مکو و مشطر مباش که از برای کسی جهته حرف علی الظاهر
پیدا شود شاخ در بکی قرار بدهی خلاصه اذا ملکت فاسجح چرشی

بیستم [illegible]

دهم
دست خدا در همه جا هست و مطلب در بازار دست نقد را ملاحظه مکن و
انعاماً لله مردم چشم بپوش از عاقبت بترس و از خدا فراموش مکن
چون شبا است با تو صحبت میدارم کسی بنسبت بلند ادعا بکنم حالت
من در سابق چنین بود که علی الظاهر مورد ایراد واقع میباشدم
و جواب میدادم و قصد بی طرف مقابل را میکردم و او خوشحال
بود که بر من غالب شده میخواستم که کرم شوم و فندی از این
مطلب بنویسم خوب شد که بتوفیق خدا ملتفت شدم همین
قدر بدان که من شرح حالتم را بکویم از برای تو نفعی ندارد
ملی اکر خودت بفهمیدی البته منتفع خواهی شد باری من که فقیر
و ضعیف و محتاج و حادث و مریض و مغلوب و حقیرم چه ادعا
نمایم مکر بندکی خدا و دوستی انبیاء او لیاء و محمد و آل محمد صلوات
الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و متابعت ایشان حال
که چنین است چون قطره داری اندرین بحر خود را محیط اشنا
کن اندرهی با بنوش جامی در درد دل خویش را دوا کن العزة
لله و لرسوله و للمؤمنین اکر قاعده و مطلبی باشد
که سبب انتظام و خوبی امر دنیای شخص باشد بحکم عقل بخصوص

[illegible]
از بیرون آمدن [illegible]
چون نقطه آورده [illegible] از هم طلب کار
بود از معصوم سؤال
کردند که آیا مرد حایض میشود فرمود در
بله روای عمر کرد چه دست فرمودند
وقتیکه طلب کار جلو به بیند که بنده
از خوف لعبه از کوچکی بزرک کرده بود
دلش مرده لهذا از برای پس میت آدم
باید عذر کرد چون حالت بدانشم نه عذر
بنا بم چون نتاصر در اعمال خاید است
عذر را با منطق داخل کند بکر کردم
لب کذشت تا که لغو بکویم استغفر الله
ربی واتوب الیه جواب الیس است بجوابم
با تایید خدا

میروده بخصوص اگر انقاعده

بعد امکان عقب ان قاعده و مطلب سبب خیر و خوبی عالم آخرت
عالم علاج بود بنا باشد که انوقت بطریق اولی میرود این مطلب
مختصر معلوم شد حال بدان که هر قاعده و مطلبی که من بهتر خوبی
دنیا تحصیل کردم و عقب کردم همینکه اندک زمانی گذشت دیگر
که انقاعده و مطلب ادخانی باعث ضرر و بنوی بوده باد هر سال
قبل یا ماه قبل یا هفته قبل خوب بوده فی الجمله بعد فایده نداشته
و لازم بوده فکر مطلب دیگر بکنیم و هکذا مجمل نوشتم بفهم امر
دنیوی که این قسم بوده حالت امر آخرت را خودت بفهم مگر قاعده
و مطالب شرع انور و خدا پرستی که هر زمانی حسن و خوبی او را
از زمان سابق بهتر می فهم و منافعش بهتر معلوم میشود
مختصر اینقدری که باین سمت نقص است باین سمت کمال است
باری چه شرح دهم نور چشم عالم را یک جزیره فرض کن که
مملو است از اصناف حیوانات مختلفه و اغلب موذی بلکه
حیوانی که هیچ جز موذی نباشد نادر بلکه معدوم است
و ثلث ثلث مغلب در اطراف این جزیره انسان پیدا میشود
و حال تو میخواهی چند زمانی در این جزیره بلطف و مرحمت الهی

شش

زندگی و بندگی خدا نمائی و بخدمت انسان هم برسی چه باید کرد
که از شر این موذیات محفوظ باشی چشم باز کن و مدد از ائمه طاهرین
و بندگان خاص خدا بخواه انشاء الله محفوظ خواهی ماند آنچه
من فهمیدم بدان که اولا در معرا این جزیره پر یا ملب محیط
و باید زمانی این جزیره را بسر خواهد کوفت و انسان و حیوان
باقی نخواهی ماند پس هر نوع که باشد خواهد گذشت مراوده
با خلق را ترک کن و در گوشه بقدر امکان عبادت خدا نما و اگر
بخواهی که در میان این جزیره راه بروی و بخدمت انسان
برسی اولا بنده خدا باش که عبدی برتو صادق باشد اگر چنانچه
مصداق این اسم شدی بر همه ما سوی الله غالب خواهی شد
و همه مغلوب و مقهور تو خواهند بود و ثانیا انگور [?] و آب
و علف از برای این حیوانات بیا و بلطف و مهربانی بکن شاید
متعرض تو نشوند این مطلب هم خیلی اطراف داشت و مجمل
نوشته شد تامل کن نور چشم از وقتیکه حسن عبادت
و بندگی خداوند عالم و حدوث دنیا بر من معلوم شد
هر کس را دیدم اظهار این مطلب را کردم دیدم او از من خوب

تو بهتر برهان این مطلب ادا میکند اگر من حدیث ذکر کنم
ادایه میخوانند اگر من کلمات نادکین دنیا را میدیدکان خدا داشته اند
برای این مطلب میاوردم ادعای نظم و نثر عبادات حکما و عرفا را
میخوانند اعنولتنك شدم نفید امکان ترك این گفتگو کردم چونکه
این مطلب محض ادعا و گفتگو تمام نمیشود مصداق حقیقت مطلوب
اگر گاه گاهی نیلی از این نقره گفت و شنید کردم بدان که
مضطر و نگفته خارجی دارد و محض رضای خداوند است
و شاید سوختن دلی کبر من اید که چه وصالش هم بگوشش
دهند هر قدر ابد لکه توانی بگوشش جه نویسیم نور جشم
بی اعتباری دنیا و عدم بقا و ثباتش بحمد الله و المنة چنان
بر من معلوم شده است و نصب عین من هست که اگر بر سطر
صن و وقت و لا بدی از حرکت فی الجمله که حکمت الهیه جل شانه
اقتضا نموده و بواسطه نفع الوقتی با عتبار دنیا نبوده باشد
و هم چنین لزوم تحصیل امر واقعی که از لطف الهی و اولیاء او
طالبم هرا اینه امور اتی از من سر بر نند که عقلای عصر تو بگویند
مالیخولیا دارد بلکه حکم مجنون من نمایند اگر بگوئی که خاطر

نور جشم از قرار یکه از کرت به یعنی حیم تمن لکه
الرحمن مرقوم نموده اید شما اسم یکی و نیم جوای یکی
فال باید بفرمایید که در این باید بزبان حال یا
الهی اخبار میکشیدم و از از یاهت من اگر
ذرو سلمان و مقداد لوم اگر در صفا
در این باید بفرمایید اگر هم درآن زمان لوم
زمان لوم از آن با لا از لوم و یکذا بالفعل گذشته
در این بالمرة حق با تو است و ارم حرانه
خوابت یا بد بینم خواب سه یکیب
العوام شورا الحوال نگار خم
زفت و حظ منوت لغیره مشک اور
شده یه سرشته شب شب غیبار

[illegible]

که من از این صحبت در اشتم یعنی تمام عقب
صحبت عالمی عارف نمود که عالم را عادت شد از
کمبر و اسرار و غم نکنی تو که عالم با تو حراب
چرا بر هنه راه نه سپردی تا من تمام جواب
بپرهیز از خاطر اتمال تو خود هر اگر این
در حقات العصر خرابت خشمگین جوی زنی
چه جز لوتی باشی چه لباس اتکی با تنی چه خوله
بیتیم بنده خدا باش و بشو با تنی لبار
یعنیون عیش الفقرا دنیا بسوی جاب
الاغنیاء چه شرح دهم
مرد خدا شناس که تقوی طلب کند
خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش
تنبا است دیگر کاری در بعضی موارد حق
الناس مقدم بر حق الله است یعنی چون
شارع مقدم داشته بر حق الله است
نفس همه بر همین است

همه خود مردم چرا و در فکر جمع کردن اسباب دنیا چرا و مرتکب
اعمال دنیوی چرا عرض ابکویم که تحصیل امر واقعی و خدا شناسی
و عبادت او اگر بدون معاشرت باشد اگر چه این هم مشکل است
اما بنظر من نقلی ندارد و شان ملک است و انسان از برای مطلب
بالاتر خلق شده است و نسبت او تا ملک تعدد و محی و خادمی است
مقصودم شرح این مطلب نیست و این مطلب در کتب اخبار و حکما
بطرق مختلفه مبرهن است مقصود را فهم اسباب اگر نباشد
تو حرفه را گوش نمیدهی که چه میگویم جهجای اینکه بفهمی یا نفهمی
دائر است شاید بدام افتی یعنی از دام بر هی و هم چنین
ارتکاب اعمال دنیوی بر تو و غیر تو باید معلوم شده باشد
که اسباب دنیا است دنیوی از برای من مهیا شد و مرتکب
نشدم هم چنین بعضی از نکات را از من بر جا باید و اعراض دادم
که این واسطه مورد ایراد تو واقع شده ام که مرا مهمل میدانی
معنی بلیغ که اگر جیزی از اسباب تلف میشود اعتنائی ندارم
و نذر بر عقب نکردم و هیچ چیز تشویق در خاطرم بحمد الله
نرسید چه بگویم تو سیدم اگر شرح این مطلب را بگویم طولی

بنویسم اما بطوری که مرغوب باشد و خوانده شود میتوانم
بنویسیم والان که مینویسیم مشکل است که خوانده بشود خودم
حیرانم استغفر الله ربی واتوب الیه اللهم اعنی علی دینی بکیاستی
وعلی اخرتی بتقوی و حفظنی فیما غبت عنه بمحمد واله

نوح چشم همین قدر بدان که اگر جمیع رسومات دنیوی را
بجا اوری و جمیع عقلا تورا از سایر مردم ممتاز بدانند و
در مجالس و محافل بلکه در آفاق و اطراف عالم تعریف تو بوده
باشد و اثار عزیبه و عجیبه از تو بظهور برسد و بماند که من
اعتنا ندارم و حلوه نخواهد کرد مگر ربط بعالم خدائی تحصیل
نمائی و بنده شوی بعلت اینکه مردم همچنانکه مشتبه شده
اند تو خیال دنیوی در حال حیوة هم چنین بعد از ممات شاه
کان میکنند اولاد زیاد از پسر و دختر و بنای عالی با صنایع
با نالیف کتب از برای ایشان فایده خواهد داشت و اسم و
رسم ایشان باقی میماند این اشتباهشان از اشتباه اولی جمع
تر و قبیح تر است ولکن جهت اشتباهشان بواسطه این است که می
بینند فلانکس که مرد و از او اثاری و اولادی ماند چند وقتی ذکر

او میشود بخصوص اگر اولاد صالح باشد و اگر کسی اولاد و آثاری
نداشته باشد ذکری و اسمی از او نیست و این کمال اشتباه است
بعمل اهل دنیا و ابنای زمان و جهال است بلکه اثار و رسوم که
در اخبار مدح شده است و علما و بندگان خدا اهتمام داشته
اند معنی دیگر دارد و نظر اولیا و بندگان خدا جای دیگر است
انشاء الله بتایید خدا و توفیق الهی خواهی فهمید اگر مطلب
باین طور باشد که ابنای زمان فهمیده اند پس از این مردم
باید پرسید و سئوال نمود که جد هفتم شما مثلا که بوده و آن
کس که از او از پانصد سال قبل اولاد مانده یا او که نمانده
الان بنظر ما هر دو چه فرق دارد اگر اعتقاد ما این است که یکصد و
بیست و چهار هزار پیغمبر داشتیم و شکی نیست در این مطلب و منکر
کافر است اسم و رسم اولاد اکثر ایشان را کو و به فرض که اسمی باشد
چه فایده دارد پس معلوم شد فی الجمله که محض اسم و رسم با وجود
که اینهم اگر باشد چند قرنی خواهد بود فایده ندارد بلکه ربط خدائی
باید باشد و او موقوف باثار دنیوی نیست در این خصوص چه شرح
دهم که علاوه براین که بی معنی احتمال دارد سخن بی نمائی اما امید

از خداوند عالم دارم که بحرمت محمد و آل محمد شرح صدر بتو عطا فرماید

محالات سید کی بتو بدهد اهین یا رب العالمین مذیده اکر کسی جامع

جمیع کمالات باشد و محبوب قلوب جمیع مردم باشد و این کس در

زمان جوانی بمیرد و اقوام و اصحاب و اشنایان و پدر و مادر

داشته باشد در وقت مردن او چه میکند که تقریری نیست اما این

عملشان روز بروز کم میشود تا بعد از زمانی اگر پدر و مادرش

بخواهند از برای او کریه کنند آشنایان و خویشان منع می کنند

بلکه سخریه مینمایند که فلانکس از برای مرده ده ساله ببیند مثلا کریه

مینماید مختصر بالمره فراموش میشود اما حال که هزار و دویست و سی و

هفت بحقیقتا تقریبا از شهادت جناب سید الشهدا ع گذشته

مردم یکی به اجتناب و تعزیه داری افتخار مینمایند و کسیکه محزون

نباشد و نشود در این مصیبت مورد طعن و لعن خدا و رسول

و مردم بلکه حضرت خواهد بود بلکه قبل از شهادت انحضرت

انبیا و اولیا در این حضرت گریستند و ان جناب هم مکرر یاد

آوری از حضرت یحیی علی نبینا و علیه السلام میفرمودند ملاحظه

نما اخباری که در این خصوص وارد هست چه بگویم بنده و مطیع باش

اطراف

اطراف این مطلب موقوف بر تامل و تفکر و تائید خدا است قرآن

که خوانده احوالات بعضی از انبیا را خداوند عالم بر پیغمبر ما

صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید احتیاج بر سومات دنیوی

بفهم چه بنویسم نور چشم هدایت الله حفظک الله انچه که تو

و امثال تو سبب شرافت و عزت دنیوی میدانید و اعتنا

بانها دارید من امید از خداوند عالم و ائمه طاهرین

دارم که اعتنا نداشته باشم و نخواهم داشت چونکه فانی

و بی اعتبار است و بنا حادث هست و اقبال و ادبار چه بگویم

که گفتنی نیست و انچه گفتنی بود ملفات و عبارات مختلفه گفته اند

و نوشته اند تاکی بگویم با من راه نشین خیز و سوی

میکده ای تا در این حلقه ببینی که چه صاحب جاهیم

نور چشم چند شب است مرا وا داشته بصحبت داشتن با این هو

اتفاق نکردی تا بعضی از گفتگوها را نوشتم و اقدام بر این عمل محض

رضای خدا بود فی الجمله و مقصودم یکی این بود که از رسومات

دنیوی بقدر امکان دست برداری الا بقدر الضروره و طالب

بندگی خدا و عالم بقا شوی من باب المقدمه و الامتحان ندگی

نور چشم بشعر در این جمع دیگر

دلبر و معشوق را کرد بطریق شریا لعلم

که روی دارد چون ماه ابروانش

چون کمان زلفین ادمش دو افعی

سیم لبانش چون خون کبوتر خال

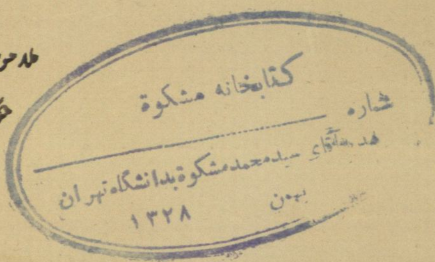
روی لعش چون ماه و در لب حوض

کفشکو کردم دیدم علاوه براینکه معنی کوش نمیدهی بلکه احتمال
دارد موددا ایراد واقع شوم چون هر کلماتش با وجود بلیغی بودن
اشاره بمطلبی و نتیجه کلامی بود والا در این میانه باید سؤال
چندی میکردی با ائلامی کفتی حافظا کر معتقدی بیا دروغ دعوی
مکن غیر از قیل وقال حال چندی مهلت ندری تفکر کنند بر بیمار
و نهج البلاغه را اقلاً مطالعه کن و مطالبش را اگر نمی فهمی از اهلش
بپرس بخصوص اواخرش را که جامع حکمت علمی و عملی است اما اهلش را
پیدا کردن بسیار مشکل است چون لفظا بلدند نمیخورد بلکه علم
بلدند نمیخورد عمل و فهم باید تا بند و توفیق از خداوند بخواه
و توسل بائمه طاهرین بجو که صاحب البیت ادری و این بنده عالم
عامل که کل الصید فی جوف الفراء اگر چنانچه خداوند عالم خواست
وعیدم که طالب و ساعی هستی بنمایند الهی بیانات و کوش بکوشم آن
حکایتها که دلت هغعتی از دیک سینه میزد جوش والا اگر مثل
بعضی که اگر وقتی یاد خدا نمایند و حرف بندگی در میان آورند
محض وقت گذرانیدن و کیف مجلس است بوده باشی اگر سؤال
عالی جواب نخواهی شنید و اگر بشنوی فایده نخواهد داشت

مؤلف چشم کتاب الفتح الیه را هم
بخوان سخن حکمت بهر عبارت
مفید است ولی هر که او روی مقصود بر بهبود
نداشت دیدن روی بنی سود ندارد
مکررات این کتاب نکتهها دارد فای
الدر نکات که زبان خواست بگوید
نیکو نبود رو عکو حافظ ندارد منهم
بخوانم فان کذبوک فقد کذبت رسل
من قبلک یعنی لیس هذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام و علی الله التکلان

محض دفع الوقت و کیف مجلس خواهد بود اما فکری از برای خودت
بنما والا کر جلیکا بیانات نکافر کردند بدامن کر باش تشبند کر
ما بدی شب گذشت این قند و مکو بگو سعیه سنقسقه هدرت
ثم قرت طفا السراج فقد طلع الصبح و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا

حرره العبد الاثم الجانی ابو تراب الخوئی
الکلبایکانی غایة الاستعجال
و تشتت البال و الحال
الکاتب بحمله بصلوة
المقال
١٣٢١



مجموع ٥٢ ورق

شهر

